

فلاخن

شماره ۲۳

بژی آذربایجان، پاشا کوردستان



من پهن

al-Murfaq CP

فلاخن

شماره ۲۳

بژی آذربایجان،

پاشاکوردستان

من پون

فهرست

- ۴ بیانیه‌ی ۲۰۹ فعال تبریزی درباره‌ی کوبانی
- ۸ ما صدای غرش گلوله‌های ستارخان و هزاران....
- ۱۱ زن و ناسیونالیسم: وعده‌های خیانت شده
- ۱۵ قراول به سمت فاشیست‌ها
- ۲۳ تجربه‌ی تاریخی مشترک آذربایجان و کردستان

بیانیه‌ی ۲۰۹ فعال تبریزی درباره‌ی کوبانی

شهوتِ آدم‌کشی داعش، شهر کوچک کوبانی را از هر طرف محاصره کرده است. سران کشورهای قدرتمند و اربابان جهان ساکت‌اند و نوای مضحکِ حقوق بشرشان در این نقطه از تاریخ خفه شده. نیروهای موسوم به ائتلاف که قرار است به نمایندگی از کشورهای متمدن به داد مردم منطقه برسند و دموکراسی و سرخوشی بیاورند، دست‌روی دست گذاشته‌اند و از چندصد متری حادثه نظاره‌گر وحشی‌گری داعش هستند. یادمان هست که شکلِ دیگری از نیروهای ائتلاف در قالب ناتو و به سرکردگی آمریکا و بریتانیا، یک دهه پیش، دولت عراق و دستگاه عظیم نظامی-امنیتی‌اش را، در عرض ده روز از روی کره‌ی زمین محو کرد. آیا هم‌اینک نیروهای ائتلاف به لحاظ نظامی قادر نیستند در عرض یکی دو روز آدم‌کش‌های داعش را با خاک یکسان کنند؟ اما هواپیماهای ائتلاف هر از گاهی بلند می‌شوند و کوه و صحرای خالی را به اسم مبارزه با داعش بمباران می‌کنند، فقط برای پرکردن ویتترین رسانه‌های جریان اصلی و البته برای خوابی که بر فردای این منطقه دیده‌اند؛ تمامی جنبش‌های مترقی منطقه به دستِ داعش از بین می‌روند، داعش اوج می‌گیرد و در گفتار رسانه‌هایی چون بی‌بی‌سی از «پیکار جو» به وحشی و تروریست استحاله می‌یابد. ناتو و کشورهای متمدن برای دموکراسی و حقوق بشر به یاری مردم منطقه می‌آیند. دکاوت چندانی نمی‌خواهد تا از پیشرفته‌ترین سلاح‌های نظامی و منابع مالی گیج‌کننده‌ای که داعش در اختیار دارد، بفهمیم این آدم‌کش‌ها از کجا و به دست چه کسانی پا گرفته‌اند، چگونه حمایت می‌شوند و ماجرا می‌خواهد به کدام سو برود.

کوبانی در محاصره‌ی آدم‌کش‌های داعش است و جنگ شهری در کوچه‌پس‌کوچه‌ها جریان دارد. مردم کوبانی همه‌باهم با دست‌های خالی و با ساده‌ترین سلاح‌ها بدون کوچکترین حمایت مستقیم

خارجی، دلیرانه مقاومت می‌کنند. آن‌ها غذا ندارند، دارو ندارند، سلاح پیشرفته هم ندارند، اما با ایمان و امید مقاومت می‌کنند. آن‌ها سرافرازانه به کام مرگ می‌روند، چون عاشق زندگی هستند. در کوبانی، سه سال است تجربه‌ی ویژه‌ای رقم می‌خورد؛ جامعه‌ای خودگردان و دموکراسی رادیکال. شوراهای مردمی که در آن هر یک از اقدار جامعه نماینده‌ی مستقیم خود را دارد، بالاترین نهاد تصمیم‌گیری‌اند. مردم کوبانی ارباب ندارند و مستقیماً در تعیین سرنوشتشان سهیم‌اند. کوبانی تمامی مرزهای هویتی چون جنسیت و قومیت را در نور دیده و در مقیاس خود نمونه‌ای عالی از برابری انسان‌ها را تعیین بخشیده است؛ نمونه‌ای که در تاریخ معاصر این منطقه کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است. اینکه زندگی آدم‌ها می‌تواند جور دیگری هم باشد، زندگی برابر، آزاد و فارغ از هرگونه مرزبندی هویتی. شکلی از زندگی که در آن تک‌تک افراد جامعه فارغ از نژاد، جنسیت یا مذهب، حقوق برابری دارند و در کنار هم جامعه‌ی خود را اداره می‌کنند. جایی که انسان‌ها فقط از حیث انسان بودنشان اهمیت می‌یابند و نه هیچ چیز دیگر. از این زاویه کوبانی به عنوان سنگر مقاومت اهمیت وافر می‌یابد. هر اس‌دولت‌های مرتجع منطقه و دولت‌های استعماری، دقیقاً بسط و گسترش ایده‌ای از زندگی مردم است که در کوبانی جلوه یافته؛ ایده‌ای که رو به سمت فرودستان و بی‌صدایان دارد و به همگان اعلام می‌کند که آرمان برابری و آزادی همه‌ی انسان‌ها رویا نیست. حال چه خوب که این ایده‌ی بی‌نظیر زندگی مشترک انسان‌ها به دست آدم‌کش‌های داعش از بین برود. در آن سو، کردهای متمولی که از صدقه‌سرناتو و استعمارنویین به مال و منال و مکتی در عراق رسیده‌اند، از ترس تهدید منافع‌شان، در برابر عظمت مقاومت کوبانی خفه خون گرفته‌اند. اینجاست که داعیه‌ی لرزان قوم‌گرایی و ناسیونالیسم پوشالی فرو می‌پاشد و واقعیت‌عریان سیاست عیان می‌شود. مردم کوبانی و یگان‌های مدافع خلق در برابر توخس آدم‌کش‌های داعش، حتی اگر کردهم باشند، باز اهمیتی ندارند زیرا اینجا با جنگ منافع طرفیم و کوبانی مطلوب منافع نیست. در سوی دیگر دولت ترکیه - عالی‌ترین دولت ایده‌آل برای دول استعماری در منطقه - در مقام ژاندارم جدید خاورمیانه، تهدید کوبانی را فرصتی برای منافع ژئوپولیتیک‌اش کرده و در این کارزار آتش و خون، بر سر زندگی و مرگ مردم کوبانی معامله می‌کند.

کوبانی طنین صدایی است از اعماق تاریخ؛ استالینگراد، آشویتس، الجزایر، شیلی، خوجالی، حلبچه، غزه... کوبانی یک نام است برای رنجی که سال‌ها بر سر مردمان بی‌دفاع رفته است.

نامی که چنان شکوه‌مندانه در سراسر خاورمیانه طنین انداز گشته، که حتی اگر به دست آدم‌کش‌ها و حمایتِ استعمار و ارتجاع سقوط کند، همچون یک ایده‌ی مبارزه و مقاومت برای دنیایی بهتر برای همیشه با ما خواهد ماند؛ دنیایی عاری از تبعیض، استثمار و راسیسم؛ دنیایی آزاد و برابر. پس از کوبانی دیگر هیچ استعمارگری جرأت دم‌زدن از حقوق بشر و دموکراسی را نخواهد داشت. کوبانی همچون شبحی است که حتی اگر سقوط کند، برای همیشه و در همه‌جای منطقه و جهان گشت‌وگذار خواهد کرد. کوبانی، حتی اگر سقوط کند، تاریخ را در لحظه‌ی پیش‌روی مان متوقف می‌کند، مظلومانه اما باشکوه به چشمان ما خیره می‌شود و عرقی از شرم بر جبین و فواره‌ای از امید در دل‌های مان می‌نشانند. کوبانی تاریخ ما را به دو بخش تقسیم کرده است: جهان، پیش و پس از تجربه‌ی مقاومتِ کوبانی. کوبانی حتی اگر سقوط کند، آرمانی که تحقق بخشیده هیچ‌گاه سقوط نخواهد کرد.

امضاکنندگان:

طاهره آزادفر، مهناز آزادفر، علیرضا آسمانی، فریبا آقابگلو، حسام آقاجمال، افشین آقایی، حسین آگاه، داود ابراهیم‌نژاد، محمود احدی، امید احمدی، حامد احمدی، مهرداد احمدی، ندا احمدی، حامد احمدیان، محمد ارجمندی‌راد، ناصر اسداللهی، فیروز اسکندری، ناصر اسمعیلی، ندا اشجاری، ناصر اصغری، رامین اعلائی، امید اقدم، رحیم اکبری، مهرنوش اکبری، رحمان الیاسی، بابک امیری پویا، بتول انصافی، محسن ایرانزاد، حیدر ایمانی، الناز بابایی، فرشید باغشمال، شهاب بژی، افشین برزگر، بابک بقایی، نگین بناکار، مهرداد بنی‌بیرامی، احمد بنی‌حسن، بیوک بهاری، مهدی بهاری، مهرداد بهرامی، مازیار بهمنش، یعقوب پاشنگ، مجید پالوایه، علی پاینده، مهسا پناه‌شاهی، مهدی پناهی، احسان پورخیری، بهناز پوری، آرمان پیرانی، ابراهیم تفضلی، فرهاد ثابتی، سلیمان ثالث، اکبر جاوید، علی اصغر جاهد اورنگ، رضی جعفرزاده، امین جعفری، فاطمه جعفری، جمشید جلیل‌نژاد، سهند جمال‌زاده، ابوالفضل جمالی، کریم جمالی، امیر چمنی، محمد چوبدار، سعید چوبانی، سمیه حاجی‌زاده، غلام حداد، مانا حسینی، محمود حضوری، علی حقی، هادی خان محمدی، سپیده حیدر خانی، سحر حیدر خانی، حمید خرازی، سهیلا خراطیان، بهرنگ خرم، افشین خطیبی، ابراهیم دارابی، پروین داوری، صبا

دلخون، شهاب دولت آبادی، یاسمین دهقان، رحیم دینی، میثم ذاکری، حامد ذوالفقاری، رحیم رئیس نیا، پیمان رئیسی، هادی ربی پور، علی رحیم پور، مهرداد رحیمی، سینارضوان مهر، مینا رفیعی، شهین رنجبر، سوده زارع، سعید زارع محمدی، حمید زارع محمدی، نارین زارعی، تهمینه زاردشت، امین زرگر نژاد، امید زوزی، نگار زهتاب، بابک زیدی، رضا زینالی، موسی ساکت، جلال سپهری، انیس سعادت، صدیقه سعادت، نسترن سلطان زاده، حاجی سلطانی، فتاح سلمان زاده، اشرف سلیمانی، پیمان سلیمانی، یونس سیف، نصرت اله شاهی، نسیم شاهی، فهیمه شایق، محمد علی شکر گذار، جلال شمع سوزان، نغمه شیرازی، احمد شیرین زاده، رضا شیشوانی، نیما صابری، زهرا صدیق، غلام حسین صدیق، محمد صدیق، علی طباطبایی، مرتضی طوسی، بابک طهماسبی، مجید عابدینی، سامان عباسیان، قدرت عباسی، مهدی عباسی، فرح عبدالرحیم پور، عباس عبدالرحیمی، سحر عبدالله زاده، سحر عبدی، اکبر عسگری، صراف عظیمی، مریم علوی میلانی، عطا علیزادگان، امین علیزاده، سودا علی مدد نژاد، پیمان عیاری، آیدین غلام زاده، علی فائض پور، رضا فاتح، میلاد فخرایی، نسرین فرشبافی درخشان، الشن فرشی، جعفر فروزان، سعید فرهودی نیا، بهروز فریدی، شاهین فضلی، سحر فکردار، نیلوفر فیروز مند، ولی فیضی، کریم قربان زاده، قاسم قربانی، علی قیالو، زهرا کاظمی، حسن کافی، مهرداد کامروز، شیدا کاویانی، بیتا کبیر، خاطره کلیری، حسین کوشی، صیام گنجه ای، مجید محسنی، الناز محمد پور، سودابه محمد پور، آرش محمدی، داود محمدی، سیاوش محمدی، هیمن محمدی، اسماعیل محمودی، مهدی مددی، هاتف مدینه ای، محمد علی مزیدی، حسن مسرتی، احسان مسلمی، کوروش مصطفی نژاد، جلیل مطلوبی، پگاه ملکی، اکبر مناف، فاطمه منوچهری، ائلدار موغانلی، میر سعید مولویان، ولی مهارتی، بهروز مهری، جعفر مهری اقدم، رحیم مهنما، آرزو میلانی، علیرضا مینویی، امین نادعلی زاده، امیر ناظری، همایون نخجوانی، فاطمه نصر، نادر نصیری، امیر نظری، یلدا نوایی، احمد نورانی، کاوه نورانی، شهلا نوری، حسن نویدی، امیر نیک نژاد، ساسان واهیوش، بهرام وثوق، عباس وفایی، مجید ولی پور، شراره یعقوبی.

ما صدای غرش گلوله‌های ستارخان و هزاران انقلابی دیگر را در کوبانی می‌شنویم

رفقا! دوستان! و یاران!

پیام امیدبخش و دلگرم‌کننده‌ی شما فعالان اجتماعی شهر تبریز در دفاع از مقاومت مردم کوبانی تجلی روحیه‌ی شورانگیزی است که امروزه بیش از هر زمان دیگری منطقه و کل جهان به آن نیاز دارد.

در روزهایی که متأسفانه از گوشه و کنار واکنش‌های دردناکی در ضدیت با کوبانی و در دفاع از دولت فاشیستی-اسلامی ترکیه از سوی عده‌ای به نام آذربایجان صورت می‌گرفت، پیام هوشمندانه و به موقع شما تصویر واقعی آذربایجان و تبریز در تاریخ معاصر را بار دیگر به یاد همگان آورد. بله روحیه‌ی انقلابی و انترناسیونالیستی حاکم بر پیام شما، انعکاس تصویر واقعی تبریز آزادیستان است.

مساله‌ی کوبانی، مساله‌ی یک شهر و یک ملت خاص نیست بلکه مساله‌ی امید به جهانی متفاوت است که باید هر چه وسیع‌تر ساخته شود و پرچم سرخی بر فراز هر کوی و برزن و شهر و دیار آن برافراشته گردد. ما صدای غرش گلوله‌های ستارخان و مجاهدین مشروطه، علی موسیو و حیدر عمو و غلی، پیشه‌وری و فریدون ابراهیمی، زینب پاشا و مرضیه احمدی، بهروز دهقانی و نابدل و هزاران انقلابی دیگر را در کوچه پس‌کوچه‌های کوبانی می‌شنویم. خط سرخی از مقاومت، میان کوبانی و هر نقطه‌ی دیگری از جغرافیای تاریخی انقلاب مردم ترسیم شده است.

همانطور که در بیانیه‌ی شما نیز آمده بود این خط، امید به خلق جهانی است که خطاب به بی‌صدایان، فرودستان و زحمتکشان و با اتکا به آگاهی و اراده و عمل آنان باید ساخته شود و تمامی

مظاهر ستم و تبعیض و بهره‌کشی را در خود بسوزاند. در این راه هیچ امیدی به امپریالیست‌ها و استعمارگران، دولت‌های مرتجع منطقه و هیچ نیرو و قدرتی خارج از اراده‌ی مردم وجود ندارد. تحقق رویای رهایی تنها با اتکا به مردم امکان‌پذیر است. این عزم نیاز به وحدت انقلابی و انترناسیونالیستی ملل و خلق‌های کل منطقه و جهان دارد. از همان نوعی که در جریان انقلاب مشروطه رخ داد و صدها انقلابی و رزمنده را از سراسر قفقاز فارغ از هر ملت و زبانی به آذربایجان کشاند، همان وحدتی که میان تبریز پیشه‌وری و مه‌آباد قاضی محمد وجود داشت، همان فضایی که سال‌های اول انقلاب در کردستان و جنبش انقلابی آن جاری بود، همانی که امروز در واکنش به کوبانی می‌بینیم، همان نور امیدبخشی که در بیانیه‌ی شما پرتو می‌افکند.

بله همچنان که گفتید "کوبانی حتی اگر سقوط کند، آرمانی که تحقق بخشیده هیچگاه سقوط نخواهد کرد"؛ اما کوبانی و آرمانش سقوط نمی‌کند چون متحدین و هواداران و انقلابیونی از شهر تبریز و سراسر منطقه را پشت سر خود دارد. کوبانی سرآغاز امید و جامعه‌ای است که با اتکا به مردم و با وحدت و عزم و رزم مشترک، باید و می‌توان هزاران چون آن را خلق کرد.

زنده باد مقاومت مردم کوبانی!

زنده باد اتحاد انترناسیونالیستی تمامی ملل!

زنده باد انقلاب!

به‌داد بردبار، کاوه کرمانشاهی، زینب بایزیدی، میدیا بایزیدپور، پخشان عزیزی، یاسر گلی، عارف سلیمی، شیرکو جهانی اصل، هیوا بوتیمار، فرهاد جهان بیگی، ژینا مدرس گرجی، شاهد علوی، عمار گلی، صباح نصری، سمکو رستمی، سیوان سعیدیان، پیشوا صالح‌زاده، کریم مرسنه، سعید سنندجی، مهین شکرالله‌پور، چیا محمدی، عارف نادری، شمال میرزا، صلاح عباسی، مائده قادری، سما شاملو، محمد بانه، هدی بوتیمار، عامر گلی، سحر دیناروند، جمشید کاتورانی، هادی محمدی، صبری بهمنی، رضا شاهمرادی، ربوار معروف‌زاده، شلیر شبلی، کویستان داودی، آلا هوشیار، آمانج مقامی، هاشم احمد محمد، ابراهیم شیخ شرفی، سارا زینتی، کاوه پرویزی، آرام ملکشا، جهانگیر عبدالهی، فرهاد فلاحی، بیان صلاحیان، ربین رحمانی، فرشید رحیمی، سهراب کریمی، کاله آتشی، مهران احمدی، سوران قربانی، درسیم خورشیدی، هدایت

غزالی، زانیار عمرانی، کمال حاجی محمدی، عبدالله ابریشمی، طاهر علیپور، صلاح ناصری،
شیدا قوامی، افسانه روهنده، ملیکه علم هولی، فرزانه جلالی، ژیا گل عنبر، رزگار ملامحمودی،
رویا صحرائی، ساسان امجدی، پروین اردلان، مینا خانلرزاده، هیوا مسعودی، سیامک صبوری،
زانیار هوزان وان، جمشید پرند، ادريس عبدی، پروین زبیحی

زن و ناسیونالیسم: وعده‌های خیانت شده

اولدوز دهقانی

پدر می گوید آذربایجان که آزاد شد، همه آزاد می شویم. مرد و زن و سیاه و سفید هم ندارد و من فکر می کنم به تعداد تکرارهای این جمله در جغرافیای ملل جهان: ناسیونالیسم هندی، ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم ترک، ناسیونالیسم آفریقایی، ناسیونالیسم کردی، ناسیونالیسم اروپای شرقی و به میزان تحقق شرط و مشروط این جمله. نتیجه به طور واضحی امیدوارکننده نیست...

پدر اعتقاد چندانی به جنبش‌رهای بخش زنان و همجنسگرایان ندارد. می گوید ملت ما دولت که شد قوانینی تصویب می کند تا همه بایک قلم و امضا برابر شویم. می پرسم مثلا مثل آذربایجان و ترکیه؟ می گوید امان از دست ارمنی‌ها و کردها و اسلام دولتی. اگر جنگ نبود... اگر تروریست‌های پک ک نبودند... اگر اردوغان نبود... اگر...

پدر من زمانی که جوان بود و ادعای چپ داشت، کردها بهترین رفقایش بودند اما الان که می نشیند پیش پای «گوناختی وی» به طور عجیبی خود را خیانت شده می یابد. در طی چندین دهه کردها برای او از چریک‌های مبارز خلق به تروریست‌های چشم طمع دوخته به اراضی آذربایجان جنوبی استحال یافته‌اند. ماییم و یک جهان که دشمن ماست. کرد و فارس و عرب. همه از دم. دشمن، دشمن، دشمن. چقدر آشناست این کلمه.

تارهای درهم پیچیده‌ی ناسیونالیسم و سرمایه‌داری جداشدنی نیست که اگر بود، شده بود و شاهد بودیم و نتیجه‌ی این اتحاد شوم اختلاف فاحش طبقاتی، نژادپرستی و تبعیض‌های جنسیتی تحت لوای این به اصطلاح دموکراسی نیم‌بندی است که وجود دارد و شاهدش هستیم. از اقلیم کردستان عراق تا قلب باکو و استانبول کجاست این آزادی و عده داده شده تحت لوای ناسیونالیسم؟ کجاست آزادی زن کرد، همجنس‌گرای عرب و زن فارس؟ کجاست برابری طبقاتی در این قبله‌گاه‌های ناسیونالیسم؟ ما هنوز مقتخریم به کار آفرینان ترک، به غول‌های کرد نفتی کرکوک، به صادرات پنج قاره‌ای شکلات آیدین و آتاتا، ما هنوز فکر می کنیم که زبان مشترک پیونددهنده‌ی قوی تری

است از درد مشترک.

و همزمان تجربه‌ی تازه‌ای در همین پشت گوشمان در حال وقوع است. تجربه‌ی مردمی که به همه‌ی ابرقدرت‌های درگیر در سوریه نه گفته‌اند. داستان کانتون‌های سه‌گانه، انقلاب روژئاوا و مبارزه‌ی کوبانی داستان امروز و دیروز نیست. اگر امروز گوشه‌هایی از این تجربه عیان شده به یمن سببیت داعش است و سیل خون و مبارزه‌ی قهرمانانه‌ای که دیگر قابل لاپوشانی و انکار نیست. تجربه‌ی زنان کوبانی تنها تصویر زن کردبی حجابِ تفنگ به دوش گرفته که این روزها در این حجم عظیم تبلیغ و تکثیر می‌شود، نیست که بی حجابی و مشارکت در جنگ اگر تمثیل بی بدیل آزادی بود جهان غرب مدت‌ها بود که دیگر نیازی به جنبش‌رهایی بخش زنان نداشت. نکته‌ی مهم ماجرا در چرایی این شور و فداکاری در جنگ است. این زنان برای چه می‌جنگند؟

تجربه‌ی روژئاوا تصویر عینی واژگون کردن همه‌ی معادلات و اولویت‌های سیاسی جریانات ملی و مذهبی است. روژئاوا تبلور مبارزه‌ی موازی در همه‌ی جبهه‌ها بر علیه ارتجاع است. جایی که اندیشه‌ی خلقی و مردمی از حد و مرزهای تنگ ناسیونالیسم کردی عبور می‌کند. جایی که سرنوشت سیاست، جنگ، قانون، سیستم آموزشی، خانواده و کار در عرصه‌ی همگانی و به دست همه محقق می‌شود. کانتون‌های روژئاوا ایده‌ی دولت-ملت در همه‌ی اشکال آن را نفی کرده و سیستم جایگزین آن با هیچ چیزی مگر جز تجربه‌ی کمون پاریس قابل مقایسه نیست و به یاد داشته باشیم که عفرین و جزیره و کوبانی جزیره‌هایی اند در جهنم سوریه و نه در قلب اروپای متمدن.

زنان کوبانی برای حفظ آنچه خود در ساختنش نقش اساسی داشته‌اند، می‌جنگند. برای حفظ آنچه محقق شده نه آنچه وعده داده شده. شاید قوانین ۱ نوامبر کانتون جزیره چکیده‌ی مفیدی باشد برای نشان دادن دست‌آوردهای زنان روژئاوا. شاید بتوان سیر تحول زن ستمدیده و سرکوب شده‌ی کرد به دست سنت و مذهب و ملت و دولت را به این تصویر قهرمانانه‌ی کوبانی در آن به عینه دید. چیزهای زیادی برای از دست دادن وجود دارد اگر انقلاب روژئاوا سقوط کند.

جنبش مدنی آذربایجان در چارچوب فعلی رفرمیستی و ناسیونالیستی آن عاجز از ارایه‌ی راه‌حلی برای مشکلات اقتصادی و فرهنگی سیستم سرمایه‌داری چه مذهبی و چه از نوع سکولار آن از انحصار ثروت و قدرت گرفته تا تبعیض‌های جنسی و نژادی است و در نفس خود حتی ادعای شرکت در چنین مبارزه‌ای را نیز ندارد. بنابراین شاید زمان آن رسیده تا بپذیریم ناسیونالیسمی که زمانی در

قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم مترقی و رهایی بخش بود مدت هاست که به عکس خود استحاله یافته است. شاید زمان آن رسیده تا به جای مبارزه‌ی آزادی بخش ملت کرد و ترک، زن کرد و ترک، فعال حقوق کودک کرد و ترک از مبارزه‌ی یکپارچه دفاع کنیم که نطفه‌ی آن این روزها در روژئاوا بسته شده است. در نهایت از کوبانی تا تبریز و استانبول و تهران و باکو فاصله‌ای نیست. نبرد مادر نهایت نه علیه یکدیگر که به همراه یکدیگر و در برابر سلطه‌ای جهانیست که جلاد آن فارغ از هر رنگ و نژاد و زبان و مذهبی هر روز و هر ساعت قربانی می‌گیرد.

قراول به سمت فاشیست‌ها

یاشار زنگانلی

وقتی بعد از انتشار کاریکاتور معروف مانا نیستانی در روزنامه‌ی ایران در اردیبهشت ۱۳۸۵ شهرهای تورک‌نشین ایران شاهد اعتراضات گسترده‌ی مردمی شد، شعار اصلی مردم «هارای، هارای، من تورکم» (هوار، هوار، من تورکم) بود. این شعار به خودی خود نشان از نفی و انکاری داشت که در طول سال‌ها نه تنها از جانب حاکمان جمهوری اسلامی و سلسله‌ی پهلوی اعمال می‌شد بلکه روشنفکران مرکز نشین و مرکزگرا نیز در دامن زدن به آن مقصر و هم‌دست گفتار مسلط بودند. مسئله از اساس کاریکاتور مانا نیستانی نبود. حق با نیستانی بود وقتی در نامه‌ی به رییس انجمن کاریکاتوریست‌های تبریز نوشت: «استفاده از واژه‌های "سنة نه" و "نه منه" که در دیالوگ سوسک آورده شده، اصطلاحاتی هستند که روزانه در زبان فارسی به کار گرفته می‌شوند و این نکته نشان از نفوذ زبان ترکی در زبان فارسی دارد. نکته‌ی دوم این که در همان صفحه یا صفحه‌ی ۲۰ روزنامه، کارتون‌های دیگری کشیده شده که قورباغه و سوسک با لهجه‌ی غلیظ تهرانی حرف می‌زنند، در حالی که حمل بر سوسک بودن تهرانی‌ها نشده است.» فارغ از جعل عنوان «تهرانی‌ها» که از اساس وجود خارجی ندارند اما همین چند خط نیز هنوز حاوی انکار شکاف و ستمی بود که تورک‌ها نسبت به آن واکنش نشان داده بودند. مانا نیستانی درست نمونه‌ی تیپیکال همان هنرمند مرکز نشینی بود که نمی‌فهمید باید با چه زبانی با ستم‌دیده‌گان گفت و گو کرد و چنان از فهم جایگاه ستم‌دیده ناتوان بود که تعجب می‌کرد چرا «تهرانی‌ها» از «لهجه‌ی غلیظ تهرانی» قورباغه و سوسک احساس توهین نکرده‌اند اما تورک‌ها از کلمه‌ی تورکی «نمه‌نه» از زبان یک سوسک احساس توهین کرده‌اند. ماجرا همه این بود که مانا نیستانی در طول زندگی‌اش همواره از این امتیاز بهره‌مند بود که هرگز به دلیل «لهجه‌ی غلیظ تهرانی»‌اش مورد تمسخر قرار نگیرد و حالا از این رو متعجب شده بود که هیچگاه به جایگاه بالادستی خود و «لهجه»‌اش توجه نکرده بود، چنان که حتا در هنگام نوشتن آن نامه نیز متوجه ساختار تمایز و تفاخری نبود که او را از درک

علت واکنش تورک‌ها عاجز کرده است.

مانا نیستانی اما تنها نمونه‌ی از وضعیت کلی بود. در حالی که مسئله‌ی زبان و هویت تورکی سال‌ها بود که در شهرهای تورک‌نشین به یک شکاف اصلی تبدیل شده بود، روشنفکران مرکز نشین سعی می‌کردند نه تنها خود مسئله را انکار کنند، بلکه حتا انکار کنند که در شهرهای تورک‌نشین چنین مسئله‌ی لا اقل برای بخشی از مردم مطرح است. این انکار البته تنها به روشنفکران «فارس» مربوط نبود، بودند روشنفکرانی که در مناطق تورک‌نشین متولد شده بودند و حالا در تهران اگر کسی از آنها می‌پرسید: «شما ترکید؟» بالحن تندی پاسخ می‌دادند: «خیر! ما آذری هستیم» و البته گفتن ندارد اغلب آنان کسانی بودند که بنا به هر دلیلی، مانند شرایط خانوادگی یا محیط آموزشی و یا مهاجرت در کودکی به شهری فارس‌نشین، هنگام حرف زدن هیچ لهجه‌ی تورکی‌ای نداشتند و تا خودشان اقرار نمی‌کردند، تورک بودن آنان آشکار نمی‌شد. پس جای تعجبی ندارد که این گفتار مسلط که پیش از سال ۸۵ از اساس مسئله را نفی می‌کرد و آن را حاصل «دسیسه‌های» غرب و ترکیه و جمهوری آذربایجان می‌دانست و البته به سختی اعتقاد داشت چنین گفتاری در میان «مردم شریف آذربایجان» جایگاهی ندارد، بعد از قیام سال ۸۵ که تمامی شهرهای تورک‌نشین زبانه کشید، روزها به طول انجامید و طی آن حداقل ۹ نفر در تبریز، اورمو (ارومیه)، سولدوز (نقده) و خیابو (مشگین شهر) کشته و ده‌ها نفر بازداشت و زندانی شدند، وقتی در مورد ستم ملی حرف زدند تلاش کردند به کمک چسب پوسیده و از کار افتاده‌ی «هویت ایرانی» این شکاف را هم‌آوردند که بله «شما برادران و خواهران ما هستید» و «آذربایجان سر ایران است» و ترهاتی از این دست. و این البته واکنش بهترین و مترقی‌ترین آنها بود. خشم و عداوت فعالان جبهه‌ی ملی و بخشی از نیروهای جریان ملی- مذهبی به شمول نهضت آزادی تا عزت‌الله سحابی و مانند ایشان چنان بود که هم‌صدا با حکومت بارها و بارها، در لفافه و آشکار خواهان سرکوب آنچه «جنبش ملی آذربایجان» خوانده می‌شود، شدند. چنان که رجبعلی مزروعی، رییس وقت انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران، از حرف زدن روزنامه‌نگاران تورکی که در جلسه‌ی این انجمن برای دفاع از مانا نیستانی، شرکت کرده بودند، جلوگیری و در عمل آنان را از جلسه اخراج کرد. بنابراین آن شعار «هارای، هارای، من تورکم» فریاد مردمی بود که نه تنها حقوقشان بلکه در اغلب موارد وجودشان نیز انکار می‌شد.

با این وجود در آن قیام شعار دیگری هم مطرح شد که هر چند به فراگیری شعار پیشین نبود اما نمی‌توان انکار کرد که با استقبال گسترده‌یی هم روبه‌رو شد. در برخی تظاهرات شعار «کورد، فارس. اِرمَنی / بوتون تورکون دوشمنی» (کرد و فارس و ارمنی / همه‌گی دشمن ترک [هستند]) یا «فارس دیلی / ایت دیلی» (زبان فارس / زبان سگ) نیز سر داده و تکرار شد. این شعارها نشانه‌های ظهور یک جنبش ناسیونال-فاشیستی بود که در طی سال‌های قبل درون «حرکت ملی آذربایجان» رشد کرده بود و حالا با به بن بست رسیدن روش‌های اصلاح طلبانه و لیبرالی پیش از آن، ناگهان سر می‌کشید و فوران می‌کرد.

تأیید از آن هژمونی در «حرکت ملی آذربایجان» با جناحی بود که ابتدا از تاسیس کانون‌های فرهنگی و هنری، شکل‌هایی برای شعر تورکی، آموزش زبان تورکی و رقص تورکی و موسیقی آذربایجانی، برگزاری کنسرت برای نوازندگان و خوانندگان موسیقی آذربایجانی به ویژه هنرمندان موسیقی جمهوری آذربایجان و نیز انتشار صفحات تورکی در نشریات محلی آغاز به کار کرده بود و به ویژه در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی با نزدیک شدن به احزاب اصلاح طلب و از آن میان حزب جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، یعنی نزدیک‌ترین حزب سیاسی موجود به رییس‌جمهور، و عضویت در آنها، عملن وارد دولت شده و بخشی از مقامات مدیریتی اجزای محلی دولت را در اختیار گرفته بود. هر چند صدای این جریان هم‌گون نبود و هرگز نیز هم‌گون نشد اما صدای غالبی که از آن به گوش می‌رسید، توسل به فعالیت‌های اصلاح طلبانه و پیوند خوردن با جریان اصلاحات به امید اجرای اصل پانزدهم و نوزدهم قانون اساسی بود و افقی که در رادیکال‌ترین شکل ممکن ترسیم می‌کرد، فدرالیسم با الگوبرداری از دستاوردهای «تمدن غرب» بود.

پیوند عمیق این جریان با اصلاح طلبان حکومتی موجب شد شکست مصطفی‌معین و مهدی کروبی و بعد در دور دوم علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری، به معنای شکست آنان هم باشد. هر چند حضور بخشی از آنان در ستاد انتخاباتی محسن مهرعلیزاده موجب شده بود این کاندیدای ریاست جمهوری در سه استان آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل بیش از دیگران رای بیاورد اما اصلاح طلبان حرکت ملی آذربایجان اولین کسانی بودند که سمت‌های دولتی خود را از دست دادند و آرام آرام هژمونی خود را نیز واگذار کردند. در حالی که کسی نبود تا در غیبت مواهب دولتی شدن دوران خاتمی سکان حرکت ملی آذربایجان را به دست

بگیرد، قیام شهرهای تورک نشین در سال ۸۵ و آشکار شدن ناکارآمدی اصلاح طلبان حرکت ملی، موجب عروج افراطی ترین لایه های ناسیونالیسم تورکی و هژمونی یافتن آنان شد. در واقع قیام سال ۸۵ آشکار کرد که اصلاحات پایان یافته است اما در غیبت و ضعف عمیق نیروهای انقلابی، ارتجاع فاشیستی بود که قدرت گرفت و مگر بنیامین نگفته بود: «هر فاشیسمی گواه انقلابی شکست خورده است».

همه می اینها البته به این معنا نیست که تمامی آنچه به نام «حرکت ملی آذربایجان» یا هر عنوان مشابه دیگری می شناسیم بخشی از این جریان ناسیونال- فاشیستی است. مشکل اما آنجاست که در غیبت رسانه های مستقل و اراده ای تفکیک و مرزبندی میان فعالان «حرکت ملی آذربایجان»، هر صدای دیگری توسط جریان ناسیونال- فاشیستی مصادره می شود. آنها ده ها سایت و وبلاگ و صفحه ی فیس بوکی را اداره می کنند، تلویزیون دارند، در جمهوری آذربایجان و ترکیه پایگاه و در دانشگاه های این کشورها حضوری جدی دارند و البته به وفور از ردیف بودجه های دولتی در ترکیه و جمهوری آذربایجان بهره مند می شوند. درست به همین دلیل است که هیچ صدای دیگری غیر از صدای آنان به گوش نمی رسد و هر صدای متفاوتی را درون خودشان ادغام می کنند.

درست در چنین شرایطی است که «بیانیه ی ۲۰۹ نفر از فعالین اجتماعی تبریز در حمایت از مقاومت کوبانی» اهمیت خود را نشان می دهد. صدای دیگری از آذربایجان به گوش می رسد. صدای دیگری که مصادره شدنی نیست، ادغام شدنی نیست و هرگز نمی توان خطی از آن را با تمایلات ناسیونال- فاشیستی درهم آمیخت. صدایی که بلافاصله پژواک خودش را در میان «گروهی از روزنامه نگاران و فعالان سیاسی و مدنی کرد» یافت که خطاب به فعالین تبریزی بنویسند: «ما صدای غرش گلوله های ستارخان و مجاهدین مشروطه، علی موسیو و حیدر عمو اوغلی، پیشه وری و فریدون ابراهیمی، زینب پاشا و مرضیه احمدی، بهروز دهقانی و نابدل و هزاران انقلابی دیگر را در کوچه پس کوچه های کوبانی می شنویم. خط سرخی از مقاومت، میان کوبانی و هر نقطه ای دیگری از جغرافیای تاریخی انقلاب مردم ترسیم شده است.» به راستی تک تک کلمه هایی که در این دو بیانیه نوشته شد می تواند تاریخ ساز باشد. و ماجرای اصلی درست در همین است. چه کنیم که محتوای سیاسی این دو بیانیه بر باد نرود؟ آیا نیازمند اشکال مداخله گرانه یی از ترویج این دو بیانیه نیستیم؟ و این بخشی از وفاداری به رخدادهای کوبانی نیست؟

ناسیونال- فاشیست‌ها به تکاپو افتاده‌اند. آنها می‌دانند با تکثیر کوبانی و آنچه که در کوبانی در حال اتفاق افتادن است، ستم‌دیده‌گان افقی‌رهبایی بخش در برابر خود خواهند دید و ترک‌های آن گفتار منسجم‌کننده‌ی فاشیستی بر ملا خواهد شد. مبارزه‌ی کوبانی در قامت رسوایی تمام‌اشکال مبارزه‌ی مبتنی بر هویتی است که شکاف‌های درون هویتی را می‌پوشاند تا هویتی یکپارچه و منسجم و لاجرم فاشیستی بر ساخته شود، هویتی که به ناگزیر ساخته شدن آن مستلزم قسمی حذف دیگری است. این همان چیزی است که در بیانیه‌ی فعالین تبریزی مورد تعرض قرار گرفته است: «کوبانی تمامی مرزهای هویتی چون جنسیت و قومیت را درنوردیده و در مقیاس خود نمونه‌یی عالی از برابری انسان‌ها را تعیین بخشیده است؛ نمونه‌یی که در تاریخ معاصر این منطقه کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است. این که زندگی آدم‌ها می‌تواند جور دیگری هم باشد، زندگی برابر، آزاد و فارغ از هرگونه مرزبندی هویتی. شکلی از زندگی که در آن تک‌تک افراد جامعه فارغ از نژاد، جنسیت یا مذهب، حقوق برابری دارند و در کنار هم جامعه‌ی خود را اداره می‌کنند. جایی که انسان‌ها فقط از حیث انسان بودنشان اهمیت می‌یابند و نه هیچ چیز دیگر.»

در برابر این گفتار اما ناسیونال- فاشیست‌ها نه تنها به صراحت آرزوی سقوط کوبانی را بیان می‌کنند بلکه به تحرکات فاشیستی خود نیز افزوده‌اند. ساختن صفحاتی نظیر «کمپین اخراج تروریست‌های کرد از آذربایجان» و نمونه‌های مشابه دیگر، تبلیغ و ترویج این که به کردها خانه نفروشد و اجاره ندهید، با کردها معامله نکنید، عزاداری محرم را به محلات کردنشین (که اغلب سنی‌اند) ببرید، شعارنویسی روی دیوارها علیه کردها و نظایر آن تنها و تنها خشم یک جنبش فاشیستی را عیان می‌کند. آنها در حالی که خودشان به طور دائم تحت تعقیب و سرکوب نهادهای انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی قرار دارند به صورت مکرر از نیروی انتظامی و سپاه پاسداران می‌خواهند که «تروریست‌های کرد» را سرکوب کنند. آنها هیچ ابایی ندارند از این که به همان اندازه که بامیت ترکیه رابطه دارند و از سوی جمهوری آذربایجان تغذیه و حمایت می‌شوند، علیه کردها، و نه فقط احزاب کرد بلکه علیه هر کسی که تنها «کرد» باشد، با سپاه پاسداران هم‌هم‌کاری کنند. نگاهی به موضع‌گیری فاشیست‌ها در مورد کوبانی به اندازه‌ی کافی افشاگر است. انبوه مقالاتی که در سایت‌هایی نظیر «اوپرنجی سسی» و «آژانس خبری آذربایجان» منتشر شده‌اند عمدتاً خط روشنی را تبلیغ می‌کنند. دفاع بی‌قید و شرط از ترکیه، تلاش برای یکی نشان دادن داعش

و یگان‌های مدافع خلق در کوبانی گاه با این عنوان که هر دو عامل اسرائیل و آمریکا هستند و گاه با این عنوان که هر دو چنان خطرناکند که از سوی «سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و دول معتبر جهان» تروریست شناخته شده‌اند، تلاش برای مقابله با تجمع‌های حمایت از کوبانی و ادعای سازماندهی آنها از سوی پژاک برای ایجاد زمینه‌ی سرکوب توسط نهادهای امنیتی، آرزوی سقوط کوبانی و افشاکننده‌تر از همه تبلیغ علیه تجربه‌ی کانتون‌های موجود در روژئاوا.

گروهی با عنوان «اتحادیه‌ی جوانان غرب آذربایجان» در بیانیه‌ی خود می‌نویسد: «بار دیگر شاهد آن شدیم که ملت ترک آذربایجان و جوانان و وطن پرستان سینه‌ی خود را در مقابل توطئه‌ها و پروژه‌های خونین تروریسم کورد سپر می‌کنند تا آسیبی به تمامیت ارضی آذربایجان نرسد. عصر امروز فعالین حرکت ملی آذربایجان ثابت نمودند که با رفتار مدنی و فشار سیاسی خود می‌توانند ارکان حکومتی را به عقب‌نشینی وادارند. بار دیگر ثابت شد که افسران و فرماندهان ترک آذربایجانی نیروی انتظامی و سپاه پاسداران در لحظات سرنوشت‌ساز در کنار ملت خود قرار دارند و بار دیگر دیدیم که اگرچه بسیجیان ترک آذربایجان از اوامر حکومتی تبعیت می‌کنند اما وقتی سرنوشت آذربایجان به میان می‌آید غیرت ملی آنان به قلیان می‌آید.» (۱) و این عقب‌نشینی، لغو مجوز برگزاری تجمع در حمایت از کوبانی است که در هم‌دستی آشکار جریان ناسیونال-فاشیستی با «غیرت» سپاه پاسداران و نیروی انتظامی و بسیج لغو شده است.

احمد هاشمی، کارمند سابق وزارت امور خارجه در متن بی‌شرمانه‌ی با عنوان «سقوط کوبانی به نفع همه است» که به شکل گسترده‌ی در سایت‌ها و رسانه‌های جریان ناسیونال-فاشیستی منتشر شد، می‌نویسد: «سقوط کوبانی مانع از بت‌سازی و تطهیر گروه پ‌ک‌ک خواهد شد... با سقوط کوبانی و رفع تهدید پ‌ک‌ک، زمینه برای ایجاد منطقه‌ی حائل و پرواز ممنوع بر فراز بخش‌هایی از شمال سوریه فراهم خواهد شد و بخش عمده‌ی نیروهای سوری، ارتش آزاد و پناهندگانی که هم‌اکنون در سوریه [ترکیه؟] به سر می‌برند در شمال سوریه مستقر خواهند شد و با دریافت آموزش‌های نظامی و تسلیحات از نیروهای غربی و حمایت و همراهی نیروهای غربی و ترکیه، زمینه برای سرنگونی رژیم بشار اسد و شکسته شدن کمر جمهوری اسلامی فراهم شد.» (۲)

«اتحادیه‌ی جوانان غرب آذربایجان» در متن دیگری با عنوان «پروژه‌ی شوم» ایجاد کانتون‌های

مشابه کوبانی " در غرب آذربایجان و پاسخ ملت آذربایجان » نسبت به تجربه اندوزی اعضای پژاک در نبرد کوبانی برای جنگ چریکی شهری هشدار می دهد و اعلام می کند که « ملت آذربایجان » و از جمله این اتحادیه با هر نوع تحرکاتی در این راستا برخورد خواهند کرد. (۳) نمونه هایی از این دست در سایت ها و رسانه های جناح ناسیونال- فاشیستی حرکت ملی آذربایجان به وفور یافت می شود. فاشیست ها از تجربه ی کوبانی هراس دارند نه فقط به این دلیل که کوبانی منطقه یی است که اکثر ساکنان آن کوردها هستند، بلکه بیشتر به این دلیل که معادله ی ساده ی آنها در مورد دشمنان « ملت آذربایجان » با اتکا به تجربه ی کوبانی نابود می شود و کیست که نداند بودجه های هنگفت آنان و بورسیه های تحصیلی کادرهایشان نه تنها در جمهوری آذربایجان و ترکیه، بلکه در کانادا و آمریکا هم وابسته به همین دشمن سازی ها است. در کانتون های روژئاوا اما مرزهای هویتی رنگ باخته است. در کانتون های روژئاوا تمامی ساکنین غیر کورد کوبانی هم به اندازه ی کوردها حق مشارکت و مداخله دارند، چنان که دفاع از کوبانی تنها بر عهده ی « غیرت » مردان گذاشته نشده است.

چنین است که ترویج سیاسی مفاد آن دو بیانیه یی که رد و بدل شد به معنای تعرض به ساختار منطق بر سازنده ی جریان ناسیونال- فاشیستی درون حرکت ملی آذربایجان است و این تعرض برای جلوگیری از ظهور فاشیسم، برای جلوگیری از قدرت گرفتن کسانی که هیچ ابایی ندارند برای « غیرت ملی » به قلیان درآمده شان فجیع ترین نسل کشی های تاریخ را تکرار کنند، لازم و ضروری است. و این بدون بحرانی کردن بدنه ی حرکت ملی آذربایجان ناکافی است. باید پیگیرانه و مصمم از فعالان « حرکت ملی آذربایجان » خواست اگر با جریانات ناسیونال- فاشیستی تفاوت دارند، این تفاوت و موضع خود را در قبال کوبانی و تجربه ی روژئاوا آشکار کنند. دیگر دوران ابهام و ابهام گذشته است. یا همراه با روژئاوا به سوی خاورمیانه ی دیگری می رویم یا هم دست و همراه جریانات فاشیستی می مانیم. فاشیست می مانیم.

پی نوشت:

۱- نگاه کنید به این آدرس

۲- در این آدرس:

۳- نگاه کنید به این آدرس

تجربه‌ی تاریخی مشترک آذربایجان و کردستان

بدون نام

تجربه‌ی مقاومت کوبانی و تحقق عملی ایده‌ی مبارزاتی نوینی که در خلال این مقاومت شکل گرفته‌است، طی ماه‌های اخیر بسترساز مباحثات و دیالوگ‌هایی بین جریان‌های مختلف در سطح جهانی شده‌است. این تجربه را باید از این رو بسیار حایز اهمیت دانست که همه‌ی گروه‌ها با گرایش‌های مختلف سیاسی ملزم به موضع‌گیری در قبال آن شده‌اند و از این رو از جمله یگانه لحظه‌های تاریخی، طی دهه‌های گذشته‌است که بدون تعیین تکلیف با آن، امکان بحث در مورد آلترناتیو عملی برای گذار از وضعیت موجود و امید برای جهانی متفاوت به امری ناممکن بدل شده‌است.

در این میان بیانیه‌ای که با عنوان "در حمایت از مقاومت کوبانی" توسط تعدادی از فعالین تبریز انتشار یافت و به دنبال آن بیانیه‌ای که در پاسخ توسط فعالین کرد منتشر شد، منجر به شکل‌گیری واکنش‌هایی از سوی گروه‌های مختلف شد. این امر ضرورت پی‌گیری بحث و تبیین ماهیت فرانسویونالیستی تجربه‌ی مقاومت کوبانی را بپی‌گیری دلالت‌های تاریخی تجربه‌های مبارزاتی‌ای که در گذشته شکل گرفته‌است، از طریق در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی خاص منطقه‌ی آذربایجان و کردستان ایران، ایجاب می‌کند. نفوذ جریان‌های افراطی ناسیونالیستی طی سال‌های گذشته در این مناطق که در لحظه‌های خاص تاریخی گرایش‌اترجاعی خود را به نمایش گذاشته‌اند و در مورد تجربه‌ی مشخص مقاومت کوبانی، سعی در تقلیل مساله به ناسیونالیسم و ریشه‌های کردی آن دارند، شرایط عامی را پیش روی ما قرار می‌دهد که مستلزم شکل‌دهی به بحث‌های پیگیر انتقادی ما بین فعالین چپ کرد و ترک در راستای تبیین سازوکار مبارزاتی مشترک آن‌ها است.

تجربه‌ی مشترک فعالین چپ آذربایجان و کردستان ایران در سال‌های اخیر در مواجهه با گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی که با دامن زدن به توهم دشمنی بین خلق‌های آذربایجان و کردستان، اقدام به گسترش هژمونیک جریان فاشیستی خود در هر دو منطقه و گرفتن ابتکار

عمل از دست نیروهای مترقی کرده‌اند، ناشی از عدم وجود هماهنگی و هم‌گامی نیروهای چپ این دو منطقه است. این هماهنگی نیازمند وجود موضوع مشترک معطوف به آینده‌ای است که تجربه‌ی کوبانی می‌تواند محملی برای این امر فراهم کند. قبل از آن بازخوانی انتقادی تجربه‌های مبارزاتی‌ای که در این مناطق طی دوره‌های تاریخی مختلف شکل گرفته، و رای نتایج احتمالی این بررسی، به عنوان پیش‌نیاز ضروری است.

گشودن باب بحث در مورد ایده‌های مبارزاتی و ارائه‌ی تصویر افق و بستر مشترک در این مسیر، مستلزم نگاهی دوباره به تجربه‌ی مبارزاتی در گذشته است؛ تجربه‌ای که درک بی‌میانجی آن به عنوان واقعیت‌های تاریخی صرف، نه تنها ما را در رسیدن به هدف مان یاری نخواهد کرد بلکه منجر به انحراف از رسیدن به ره‌یافت تاریخی ما در قبال وضعیت پراهمیت کنونی خواهد شد. تاسیس جمهوری‌های دموکرات تبریز و مه‌باد که در یک بستر مشترک تاریخی در این دو منطقه شکل گرفته است نیز به عنوان برجسته‌ترین نمونه‌ی تاریخی مبارزات آذربایجان و کردستان، از این امر مستثنی نیست. بررسی این رخدادها نیازمند تحلیل در مقیاس کلان تری از بستر و وضعیت اجتماعی‌ای است که در دل آن، زمینه‌ی لازم برای شکل‌گیری این نوع رخدادها فراهم شده است و ما را در رسیدن به درک دقیق تری از ضرورت شکل‌گیری این مبارزات، شکل و محتوای آن‌ها، نتایج و دستاوردهایشان رهنمون می‌کند. از این رو نگاهی به "اقتصاد سیاسی" خاص آن دوره‌ی تاریخی در ایران ضروری است.

روی کرد غالب اقتصاد سیاسی ایران بین سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۱۲ که به صورت تحمیلی از سوی دولت شبه‌مدرنیست اعمال می‌شد را می‌توان در حرکت شتابان گذار به صنعتی شدن با استفاده از تکنولوژی وارداتی، بدون دخالت نیروهای مولد داخلی، صورت‌بندی کرد.

منبع تغذیه‌ی اصلی صناعی که به صورت انحصاری در لایه‌های بالای قدرت توزیع می‌شد، درآمدهای کلان نفتی بود. این درآمدها در اثر سیاست‌های اقتصادی قبل از جنگ جهانی دوم و حین آن، با شتاب زیادی رو به افزایش و تثبیت حرکت می‌کرد. (۱) به دلیل عدم بازده تولیدی صنایع احداث شده و اجرای پروژه‌های راه‌سازی و راه‌آهن (که عموماً فاقد توجیه اقتصادی بودند) و هم‌چنین انحصار دولت بر تمامی درآمدهای نفتی و غیرنفتی و وجود سیستم بوروکراتیک اداری، هزینه‌های هنگفتی در وزارت‌خانه‌ها صرف امور غیر مولد می‌شد.

سیاست‌های اقتصادی دولت را می‌توان تحت دو عنوان اصلی ائتلاف منابع ملی و توزیع نامتوازن ثروت به نفع اقلیت بوروکرات و به ضرر اکثریت کشاورز و کارگر صورت‌بندی کرد. درآمد‌های عمومی‌ای که از طریق فروش نفت و خراج‌گیری تامین می‌شد اکثراً صرف انجام پروژه‌ها و احداث کارخانه‌هایی می‌شد که هیچ تناسبی با وضعیت اقتصادی کشور نداشت. کارخانه‌هایی که هیچ توجیه اقتصادی در راستای منافع عموم مردم و رفع محرومیت از آن‌ها نداشتند و صرفاً به عنوان دست‌آویزی برای فروکش کردن تب مدرنیزم بوروکرات‌های تحصیل‌کرده، مورد استفاده قرار می‌گرفت. از سوی دیگر اغلب برنامه‌های اقتصادی‌ای که با دورنمای صنعتی کردن در دستور کار قرار می‌گرفت، به نفع مرکز و به ضرر حاشیه‌ها علی‌الخصوص دهقانان تمام می‌شد. نمونه‌ی بارزی از این روی کرد، اقدام دولت به عنوان خریدار انحصاری محصولات کشاورزی اساسی (گندم، جو و ...) برای پایین نگه داشتن قیمت‌ها با هدف کاهش مصرف دهقانان به نفع مرکز است. (۲)

این‌گونه صنعتی کردن بر پایه‌ی مدل‌های اروپایی تحت ایدئولوژی ناسیونالیستی که وجه فاشیستی آن روز به روز چهره‌های جدیدی از خود را به نمایش می‌گذاشت، نتیجه‌ای جز انحصار در پی نداشت. انحصاری که در سطح کل کشور تحت عنوان مرکزگرایی به محرومیت حاشیه دامن می‌زد و در مرکز علاوه بر رشد روزافزون مهاجرت و حاشیه‌نشینی در پی آن، بار شد طبقه‌ی متوسط مدرن و شکل‌گیری طبقه‌ی حاکم بوروکرات، همراه بود. این وضعیت منجر به تسری الگوی مبتنی بر دوگانگی حاشیه-مرکز به عنوان مقوله‌ای عام به فضای کلی کشور شد و بر کیفیت جنبش‌های موجود مبارزاتی در مناطق مختلف کشور تاثیر گذاشت. تاثیری که منجر به رشد ناسیونالیسم بالقوه‌ای در حاشیه می‌شد.

گرچه روی کرد حاشیه-مرکز در مورد اکثر مناطق اعمال می‌شد، ولی این روی کرد در مورد آذربایجان (به دلیل وجود تجربه‌ی مقاومت در جریان انقلاب مشروطه) و تا حدی کردستان شکل شدیدتری داشت. جهت‌گیری اقتصادی مبتنی بر این روی کرد، در حوزه‌ی فرهنگ با بهانه‌ی یک‌پارچگی اقوام ایرانی به صورت حملات شدیدی علیه تمام اقوام و گروه‌های زبانی غیر فارسی‌زبان در اشکال تحقیر و تهدید، نمود پیدا می‌کرد.

وقوع جنگ جهانی دوم و سقوط رضاشاه که هم‌زمان با ورود نیروهای متفق به ایران بود، علاوه بر این که به فقر عمومی حاکم بر جامعه شدت بیشتری بخشید، آغاز مرحله‌ی تاریخی جدیدی

بود که وجه مشخصه‌ی آن را مساله‌ی استعمار و امپریالیسم تشکیل می‌داد. خلا قدرتی که به واسطه‌ی سقوط استبداد رضاشاهی به وجود آمده بود، فضای سیاسی‌ای ایجاد کرد که گروه‌های مختلف از این فرصت بدست آمده‌ا و لا برای پیش برد اهداف خود و ثانیاً شکل دهی به مبارزه‌ای پردامنه علیه بقایای ارتجاع استفاده می‌کردند؛ ولی مساله‌ی استعمار و امپریالیسم آن محملی نبود که جریان‌های مختلف را حول یک موضع واحد متحد کند، بلکه به محلی برای مرزبندی آن‌ها تبدیل شد. مواجهه‌ی گروه‌های مختلف سیاسی با مساله‌ی استعمار که در مساله‌ی نفت در کلیت آن و نفت شمال به عنوان مورد مشخص تر، خطوط کلی اختلاف بین آن‌ها را نمودار می‌کرد.

تضاد حاشیه-مرکز که به واسطه‌ی وجود دولت مقتدر با گرایش‌های فاشیستی شکل جدی به خود گرفته بود، در بستری از یک تضاد کلی تر بین دهقانان و زمین‌داران جریان داشت. از دیگر سو با اشغال ایران توسط نیروهای متفق مساله‌ی استعمار که تاریخاً با نام انگلیس گره خورده بود، رنگ و بوی تازه‌ای به خود گرفت. در این جا با وضعیتی مواجه هستیم که انواع تضادها بدون این که به پشتوانه‌ی یک جنبش طبقاتی یا توده‌ای بروز پیدا کند، با عمده شدن تضاد بعدی در حاشیه قرار می‌گیرد. همین روال در مورد مساله‌ی استعمار و امپریالیسم نیز تکرار شد و آن را به یک مساله‌ی ملی بدل کرد. با این که مساله‌ی دهقانی و تضاد حاشیه-مرکز در پس زمینه حضور روشنی داشتند، مرزبندی‌های جدیدی حول مساله‌ی استعمار و امپریالیسم و به عنوان نمونه‌ی عینی آن "مساله‌ی نفت" شکل گرفت؛ مرزبندی‌ای که خط و خطوط آن را نه یک موضوع داخلی بلکه شرایط قوای خارجی مشخص می‌کرد. در این راستا دولت‌های امپریالیستی دو هدف عمده را دنبال می‌کردند:

- حفظ تعادل قوایی که پس از جنگ جهانی شکل گرفته بود و تعمیم آن به جغرافیای ایران
 - کسب و حفظ منطقه‌ی نفوذ خود در مناطق شمالی و جنوبی ایران با اولویت تسلط بر منابع نفتی از این رو به دنبال نیروهای داخلی‌ای بودند که بازوی اجرایی‌شان در رسیدن به این هدف باشند. امپریالیسم آمریکا و انگلیس ارتجاع داخلی را به عنوان متحد تاریخی خود، تقویت می‌کردند. از سوی دیگر شوروی نیز در صدد تقویت حزب توده بود. گروه‌های ملی‌گرای طرف‌دار موازنه‌ی منفی نیز با شعار عدم اعطای امتیاز نفتی به هیچ یک از دولت‌های امپریالیستی، از تقویت این روی کرد و تبدیل آن به یک جنبش ملی و ضدامپریالیستی ناتوان بودند.

نتیجه‌ی چنین روندی یک بن بست در وضعیت به شدت انقلابی ایران بود که نه می‌توانست

مبارزات ضد امپریالیستی را جنبه‌ی عملی ببخشد و نه در پلات فرم مبارزه علیه ارتجاع داخلی، دست‌آویزی برای خود پیدا کند. یگانه لحظاتی مانند ماجرای ترکمن صحرا نیز که از جنبه‌ی برقراری پیوند با بافت کارگری و دهقانی شهرهای شمالی کشور و ایجاد جبهه‌ی مقاومت در برابر ارتجاع و امپریالیسم می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در روند مبارزات ایفا کند با شکست مواجه شد.

حزب توده به عنوان سازمان یافته‌ترین جریان موجود با این که در قامت مبارزه علیه ارتجاع ظاهر می‌شد، هیچ برنامه‌ی عملی برای مداخله در وضع موجود و پیش برد اهداف انقلابی‌ای که برای خود متصور بود، نداشت. دلیل عمده‌ی این امر برخورد غیر انتقادی حزب توده در نوع ارتباط با شوروی بود. رابطه‌ای که بر مبنای حفظ تعادل قوای جهانی شکل گرفته بود و تلاش برای پیش برد این رابطه‌ی یک طرفه حزب توده را تا جایی پیش برد که نه تنها در قبال برخی جریانات خود به خودی سکوت کرد بلکه حتی در مورد برخی نیز (مانند مورد ترکمن صحرا) از موضع مخالفت وارد شد. از این رو به واسطه‌ی چنین عملکردهایی فرایند تحلیل رفتن نیروی انقلابی آغاز شده بود.

در این میان وضعیت اجتماعی خاص آذربایجان، شکل ویژه‌ای به مبارزات این منطقه می‌داد. پیشینه‌ی مبارزاتی آذربایجان در انقلاب مشروطه از یک سو و تداوم اثرات تضاد حاشیه-مرکز که به شکل محرومیت فزاینده نمود پیدا می‌کرد از سوی دیگر و در کنار آن‌ها مساله‌ی چالش برانگیز ارضی، آذربایجان را در یک وضعیت انقلابی قرار داده بود. بر این چنین وضعیتی، شکل‌گیری جریان‌های دهقانی خود به خودی بود که عموماً مشی مسلحانه داشتند.

آن طور که از گزارش‌های "جمعیت آذربایجان" در ارگان رسمی‌شان روزنامه‌ی "آذربایجان" برمی‌آید، مساله‌ی فقر عمومی ناشی از مناسبات ارباب-رعیتی و تضاد حاشیه-مرکز در راس اهداف مبارزاتی این جریانات قرار داشت. جریانات دهقانی آذربایجان که پس از انحلال جمعیت آذربایجان توسط حزب توده سازمان دهی می‌شد به هیچ عنوان صرفاً معطوف به جغرافیای آذربایجان نبود؛ به طوری که در جریان حمله‌ی دولت مرکزی به اتحادیه‌ی کارگران حزب توده در اصفهان، میتینگ‌ی در تبریز برگزار شد و طی آن دولت مرکزی تهدید شد که در صورت تداوم چنین حملاتی "از این به بعد آزادی خواهان ایران امنیتی که هیچ نیروی دولتی برای آن‌ها تامین نمی‌کند با نیروی توده‌ای خویش تامین خواهد کرد" (۳). این مبارزات دهقانی از پایین و در راس آن‌ها

"فداییان" هرگز وابسته و حتی تحت تاثیر هیچ نیروی خارجی ای از جمله شوروی نبودند و حتی در مواردی (مانند آن چه در لیقوان اتفاق افتاد) نیز مورد غضب شوروی واقع شدند. (۴)

با این که حزب توده در کنار سازمان دهی جریانات دهقانی دارای پیوند با جریانات کارگری هم بود، ولی مشی منفعلانه اش هیچ نسبتی با وضعیت آذربایجان نداشت. تاسیس "فرقه دموکرات آذربایجان" که پیش گامان آن از اعضای حزب توده بودند، در واکنش به چنین مشی ای که حزب در پیش گرفته بود، قابل درک است. مشی انقلابی فرقه ای دموکرات آذربایجان که هدف غایی خود را نیل به یک انقلاب ملی - دموکراتیک می دانست از تضادهای عمده ای نشات می گرفت که بیانیه می دوازده ماده ای فرقه ای دموکرات آذربایجان نشان گر بخش اعظم آن ها بود.

در کنار درک ضرورت شکل گیری فرقه که در بالا توضیح داده شد، مواردی هم چون شیوه های عملی سازمان دهی اجتماعی، مشی مبارزاتی، اهداف کوتاه مدت و درازمدت و خاستگاه اجتماعی این جریان از طریق بررسی اصول موضوعه ای این بیانیه، که شامل اهداف تاسیس فرقه ای دموکرات آذربایجان می شود، قابل شناسایی است.

مروری به مفاد این بیانیه تصویری چندگانه از ماهیت و اهداف فرقه به نمایش می گذارد. هدف اصلی فرقه رفع فقر و فلاکت و احقاق دموکراسی و حق تعیین سرنوشت بر اساس لایحه ای انجمن های ایالتی و ولایتی در چارچوب خودمختاری آذربایجان به عنوان جزیی از یک وضعیت اجتماعی کلی (ایران) بود. آن چه مشخص است بندهایی از بیانیه پی گیر اصولی است که پس از انقلاب مشروطه دیگر بار مطرح می شد. حل و فصل مساله ای دهقانی، توسعه ای زیرساخت های اقتصادی و بهداشتی به نفع عموم جامعه و صرف ثروت های ملی در جهت رفع مشکلات معیشتی، امکان رشد فرهنگ و زبان بومی، توسعه ای تجارت از طریق پیوند با بازار جهانی، حق مشارکت عموم مردم در اداره ای امور، تصویب ۸ ساعت کار روزانه و حق بیمه برای کارگران، توسعه ای زیرساخت های شهری از جمله ای این اصول است. مساله ای دهقانی به عنوان یکی از مناقشه برانگیزترین مسایل، مطرح و رابطه ای ارباب - رعیت از یک وضعیت یک جانبه به نفع ارباب، به رابطه ای متعادل بین دهقان و ارباب دگرگون شد. در کنار مسایل اقتصادی، مساله ای فرهنگ و در راس آن زبان به عنوان یکی از فاکتورهای اتحاد توده ای مورد تاکید قرار گرفت. تاکید بر مساله ای زبان ریشه در تجربه ای تحقیر قومی در دوره ای رضاشاه به عنوان مصداق بارزی از ستم

ملی اعمال شده بر مردم منطقه دارد.

موسسین فرقه‌ی دموکرات که عمده‌ی اعضای آن را کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان تشکیل می‌دادند به رهبری پیشه‌وری و با جلب حمایت شوروی، از خلا قدرت دولت مرکزی استفاده کرده و اقدام به تاسیس "جمهوری دموکراتیک آذربایجان" در تبریز کردند. ارکان اصلی این جمهوری خودمختار را دولت، مجلس موسسان و ارتش خلقی تشکیل می‌دادند. در ابتدای تشکیل جمهوری، مجلس موسسان پیشه‌وری را مسئول تشکیل دولت می‌نماید و پیشه‌وری کابینه‌ی خود را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی می‌کند. پس از تشکیل دولت، تاسیس ارتش خلقی در دستور کار جمهوری قرار گرفت؛ ارتشی که بدنه‌ی اصلی آن را فداییان و دهقان‌های مسلح تشکیل می‌داد. بعدها از طریق سربازگیری، این ارتش تکمیل شد و توسط کادر مجرب حزب توده تحت آموزش نظامی قرار گرفت.

اعطای حق رای به زنان برای اولین بار در ایران، تاسیس دانشگاه دوزبانه‌ی دارالفنون، توسعه‌ی زیرساخت‌های شهری از جمله راه‌های ارتباطی و تامین آب شرب، مبارزه‌ی عملی با فساد اداری، ایجاد امکان تحصیل به زبان ترکی در آموزش و پرورش از جمله اقدامات عملی برجسته‌ی جمهوری، در طول حیات کوتاه خود بود.

ارزیابی فراز و فرود فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و به دنبال آن جمهوری دموکراتیک آذربایجان بدون در نظر گرفتن اهداف، زمینه‌ی ظهور، نحوه‌ی اجرای برنامه‌ها، پیوندهای آن با نیروهای سیاسی موجود و نقشی که در تعادل قوای جهانی ایفا می‌کرد، امکان پذیر نیست. بر اساس مواضع رسمی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، کسب خودمختاری به عنوان ابزاری برای خودگردانی اقتصادی و سیاسی، هدف اصلی آن بود. فرقه ضرورت چنین خودمختاری‌ای را در وضعیت اسفبار اقتصادی و فرهنگی‌ای می‌دانست که در آذربایجان وجود داشت و از این طریق در صدد سر و سامان دادن به اوضاع بود. نگاهی گذرا به برخی اقدامات صورت گرفته در جمهوری آذربایجان مخصوصاً در مورد مساله‌ی دهقانی موید این نکته است که چنین هدف اولیه‌ای به صورت عملی نیز پی‌گیری می‌شد و نتایج قابل قبولی را به نمایش گذاشته بود. اما مناقشه‌ی اصلی زمانی است که جمهوری دموکراتیک آذربایجان پس از تنها یک سال به بدترین شکل ممکن بدون مقاومتی چشم‌گیر از صحنه محو می‌شود و این سوال را در ذهن متبادر می‌کند که با وجود چنین پشتوانه‌ی

توده‌ای و حمایتی که از سوی فداییان و نیروهای مسلح صورت می‌گرفت و دست‌آوردهای اولیه‌ی امیدوارکننده، چگونه طی چندروز همه چیز به تاراج رفت؟

آن چه در فاصله‌ی زمانی بین صدور بیانیه‌ی اعلام موجودیت فرقه و لحظه‌ی فروپاشی‌اش به صورت یک پیوستار ظاهر می‌شود، جدایی روزافزون مساله‌ی آذربایجان از کلیت مبارزات ایران است. این جدایی که در وهله‌ی اول تحت عنوان خودمختاری و پس از تاسیس جمهوری به عنوان مساله‌ی ملی آذربایجان مطرح می‌شد، خطوط کلی گرایش‌های ناسیونالیستی‌ای را برجسته می‌کند که در نهایت نهضت آذربایجان را به یک جنبش محلی تقلیل داد.

آن چه در واقعیت اجتماعی ایران شکل گرفته بود وضعیت دوگانه‌ای را رقم می‌زد که تضادهای گوناگونی در طی آن به طور هم‌زمان آشکار می‌شد. مناسبات ارتجاعی ارباب-رعیت که در قانون اساسی دولت استبدادی به رسمیت شناخته شده بود یکی از عمده‌ترین تضادهایی است که به طور نسبی در تمام نقاط ایران علیه اکثریت دهقانی اعمال می‌شد و دولت مرکزی نیز با اجرای سیاست‌های تشدیدکننده‌اش بر این وضعیت دامن می‌زد. از سوی دیگر تضاد عمده‌ی دیگری نیز که به واسطه‌ی جنگ جهانی دوم و حضور دولت‌های امپریالیستی در جغرافیای ایران ظاهر شده بود، وضعیت پیچیده‌تری را رقم می‌زد.

نقطه‌ی آغاز مرزبندی بین مبارزات آذربایجان و سایر مناطق که در یک بستر مشترک و با منافع مشترک جریان داشت، موضع بی‌اعتنایی فرقه‌ی دموکرات در قبال مساله‌ی استعمار و امپریالیسم بود. نهضت آذربایجان زمانی می‌توانست گرایش‌های مترقی تاریخی موجود در مرام‌نامه و اکثر مواضع اولیه‌اش را حفظ و به ورای مرزهایش گذار دهد که مبارزات آذربایجان را به یک مبارزه‌ی تمام‌عیار ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در چارچوب اتحاد با مبارزات سایر نیروها پیوند بزند، ولی هیچ‌گاه چنین اتفاقی نیفتاد و قرار هم نبود بیفتند؛ چون این جریان در آن بزنگاه تاریخی ناتوان از شناسایی اولولیت‌های مبارزاتی بود.

چنین روی‌کردی محدود به مساله‌ی استعمار و امپریالیسم نماند. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان رفته رفته محدوده‌ی تنگ‌تری را برای فعالیت خود انتخاب می‌کرد. با برجسته کردن ستم ملی یا قومی در چارچوب آذربایجان (که به حق وجود داشت) جدایی دیگری در حال شکل‌گیری بود؛ جدایی‌ای که پیوند ذاتی بین مبارزات دهقانی آذربایجان و سایر مناطق ایران علیه مناسبات اربابی

را از هم می گسست. این گسست از لحاظ سیاسی مرگ بار بود. زیرا:

- نیروی انقلابی عظیمی که به واسطه ی فقر و فلاکت ناشی از مناسبات ارتجاعی و برخوردهای دولت استبدادی آزاد شده بود را تا مرز غلتیدن در دامن ارتجاع پیش می برد.

- به پشتوانه ای که شکل گیری مبارزات سراسری دهقانی تامین می کرد و می توانست تضمین کننده ی دست آوردهای نهضت آذربایجان باشد، بی اعتنایی نشان می داد. این بی اعتنایی ضرورتاً یک اتحاد توده ای به نهضت آذربایجان تحمیل می کرد که منافع دهقانان و زمین داران را به یک دیگر گره می زد. با وجود این که اقدامات رادیکالی در راستای تقسیم اراضی بین دهقانان و افزایش سهم بری آنها صورت گرفت ولی این روی کرد غیرمسوولانه، راه را برای فیصله دادن نهایی به این مناسبات بست و حقوق مالکیت برای زمین داران را وجهه ی قانونی بخشید.

علاوه بر این موضعی که فرقه در قبال مبارزه علیه ارتجاع به عنوان مبارزه ای سیاسی پس از تاسیس جمهوری آذربایجان در پیش گرفته بود، به صورت مبارزه ی ما و مبارزه ی آنها نمودار می شد و از این طریق به طرد اکثر جریان های ضد ارتجاع انجامید که با یکسان انگاری همه ی غیر آذربایجانی ها و بیگانه انگاشتن آنها، گذشته از دامن زدن به شبیها تیزانه نسبت به غیر آذربایجانی ها و تشدید گمانه های ناسیونالیستی در مورد کل نهضت، امکان پیوند و گسترش مبارزه علیه ارتجاع را از بین برد. تفکیکی که فرقه ی دموکرات آذربایجان بین آذربایجان و سایر مناطق قائل می شد در برخی موارد صورت روشن تر و واضح تری پیدا می کرد؛ به طوری که پیشه وری در بیان این تفکیک چنین گفت:

”حکومت تهران باید بداند که بر سر دوراهی قرار گرفته است. آذربایجان راه خود را انتخاب کرده و به سوی آزادی و دموکراسی پیش خواهد رفت. چنانچه تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خدا حافظ، راه در پیش، بدون آذربایجان به راه خود ادامه دهد. این است آخرین حرف ما... آذربایجان ترجیح می دهد به جای این که با بقیه ی ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد شود...“ (۵)

این روی کرد کاملاً ناسیونالیستی است. دفاع از آزادی ایرلند به عنوان یک امر مطلق و جدا از وضعیتی که این امر صورت پذیرفته و مقایسه ی آن با مساله ی آذربایجان یک مصادره به مطلوب است و آگاهانه چشم بر این واقعیت می بندد که استقلال ایرلند در وضعیتی که اروپا شاهد مبارزات

ملی متعدد در کشورهای مختلف بود، به خودی خود حایز اهمیت نبود. بلکه به عنوان جرقه‌ای برای انقلاب پرولتری در انگلستان به عنوان مهد سرمایه‌داری و به دنبال آن در کل اروپا برجسته شده بود.

در عقب‌نشینی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان از مواضع اولیه‌ی خود و گرایش رو به رشد آن به ناسیونالیسم و تبدیل نهضت آذربایجان به یک حرکت محلی که در نهایت مساله‌ی قومیت و زبان را عمده می‌کرد، دولت شوروی و به تبع آن مساله‌ی تعادل قوای جهانی نقش پررنگی داشت. در وضعیتی که دولت مرکزی ضعیف‌ترین موضع را داشت و به گفته‌ی رهبران فرقه‌ی دموکرات: ”اگر آذربایجان فکر حمله به تهران را می‌داشت، حکومت تهران نه فقط مجبور بود که در برابر خلق آذربایجان زانو بزند بلکه زیر پای آزادی خواهان تهران پای مال می‌شد“ (۶) تقلیل نهضت آذربایجان به چارچوب تنگ محلی، جز حربه‌ای برای حفظ توازن بین شوروی و انگلیس نبود؛ حربه‌ای که سراسری شدن مبارزات آذربایجان و در نتیجه رودرروی قوای متفقین را بر نمی‌تابید. وابستگی و دنباله‌روی فرقه‌ی دموکرات از سیاست‌های شوروی استالینی را فقط در عرصه‌ی نظری و ایدئولوژیک نمی‌توان در نظر گرفت؛ تمام طول حیات فرقه آکنده از پیاده‌سازی و اجرای بی‌کم و کاست دستورالعمل‌های این دولت در منطقه است. اقداماتی که در برخی موارد حتی اگر سویه‌ای به غایت ارتجاعی داشت، بی‌هیچ مقاومتی از سوی فرقه به عنوان سیاست عملی جمهوری، تبیین می‌شد:

”حقیقت این است که بعد از انتخاب قوام السلطنه به نخست‌وزیری، چون ما طرف‌دار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرزهای آذربایجان فراتر روند. حتی فداییانی را که تا چهار فرسخی بندر پهلوی پیش رفته بودند، بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندر پهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی سازیم.“ (۷)

هم‌زمان با شکل‌گیری فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، منطقه‌ی کردستان هم تجربه‌ی مشابهی را از سر گذراند. ضعف حکومت مرکزی پس از سقوط رضاخان و گشایش نسبی فضای سیاسی در کشور باعث وقوع تحولاتی در کردستان بر پایه‌ی مطالبات خاص آن دوره‌ی منطقه شد. برخلاف تبریز نیروهای سیاسی اجتماعی مه‌آباد، مواضع پیشرویی را نمایندگی نمی‌کردند که اصلی‌ترین عامل آن توسعه‌نیافتگی مناسبات شهری و ضعف تجربه‌ی مبارزاتی به نسبت منطقه‌ی آذربایجان

بود. تنها گروه سیاسی متشکل در آن زمان در منطقه‌ی کردستان و مه‌آباد تشکل "کومه‌له‌ی ژیانی" یا جمعیت تجدید حیات کرد بود که در سال ۱۳۲۱ توسط افرادی برخاسته از طبقه‌ی متوسط شهری مه‌آباد، حول آرمان تشکیل کردستان بزرگ متشکل از مناطق کردنشین ایران و عراق و ترکیه، تشکیل شده بود و به مرور زمان پیش‌رفت زیادی در زمینه‌ی عضوگیری و گسترش خود داشت. همان‌طور که گفته شد، در طول این سال‌ها، شوروی در منطقه حضور نظامی داشت. سیاست ایجاد پایگاه وابسته به شوروی در نیمه‌ی شمالی ایران، شامل کردستان ایران نیز می‌شد. از این رو تحركات سیاسی و اجتماعی این منطقه به دقت توسط شوروی رصد می‌شد. این سیاست سرانجام با تاسیس جمهوری دموکراتیک کردستان به موازات جمهوری آذربایجان، پیاده شد. با توجه به شرایط خاص و نسبتاً متفاوت کردستان نسبت به آذربایجان، نیروهای شوروی در سال‌های قبل، اقدامات لازم را جهت بسترسازی برای تاسیس جمهوری دموکراتیک در کردستان آغاز کرده بودند. نزدیک شدن به قبایل مختلف کرد و سران آن با توجه به ساختار عشیره‌ای جامعه‌ی کردستان، چاپ روزنامه‌هایی مانند "نیشتمان" و کردستان و "ربیه تازه" که در شوروی چاپ می‌شدند، اجرای تئاتر تبلیغاتی مام‌میهن با محتوای تقویت گرایشات ناسیونالیستی و القای ایده‌ی امکان تاسیس حکومت محلی کرد با ساز و کار دموکراتیک و دعوت گروهی از فتوودال‌های کرد، از جمله اقداماتی بود که توسط شوروی در این راستا انجام گرفت.

در شهریور ۱۳۲۴ قاضی محمد به همراه تعدادی از روسای ایلات به باکو دعوت شدند تا از برنامه‌ی شوروی جهت تشکیل حکومت محلی کردستان آگاه شوند و هماهنگی‌های اولیه‌ی لازم با آن‌ها صورت پذیرفت. در پایان این دیدارها برنامه‌ی عملی جهت تاسیس حکومت با الگو برداری از آذربایجان و لزوم ارتباط تنگاتنگ بین دو جمهوری به سران کرد ابلاغ شد و تضمین‌های لازم در راستای حمایت مالی و تسلیحاتی از جانب شوروی به آن‌ها داده شد.

پس از بازگشت سران کرد که در راس آن‌ها قاضی محمد قرار داشت، این ایده توسط آنان با سران قبایل کرد و رهبران حزب کومه‌له در میان گذاشته شد. فضای عمومی جامعه‌ی کردستان با توجه به فعالیت کومه‌له در سال‌های قبل و تبلیغ ایده‌ی کردستان بزرگ، به سمت این ایده سنگینی می‌کرد؛ از این رو سلسله بحث‌هایی در زمینه‌ی مجاب کردن آنان جهت تشکیل جمهوری کردستان در چارچوب ایران در گرفت. در نهایت با توجه به سابقه‌ی حضور شوروی در منطقه

و اقدامات اعتمادساز قبلی انجام گرفته در این منطقه از سوی آن، اتفاق نظر لازم برای تاسیس جمهوری کردستان شکل گرفت. هر چند که در فضای عمومی جامعه‌ی کردستان از تغییر رویه با شعار تشکیل کردستان ایران به عنوان نوعی عقب‌نشینی تلخ یاد می‌شود (۸). اما امید به حمایت دولت قدرت‌مند شوروی باعث شد که جامعه نیز به این امر ترغیب شود.

سرانجام با تصمیم بر انحلال کومه‌له و تاسیس فرقه‌ی دموکرات کردستان، بیانیه‌ای در ۷ بند با امضای حدود ۱۰۰ نفر از افراد سرشناس کرد که در آن تاسیس فرقه اعلام و اهداف عمومی آن تبیین شده بود، صادر شد. مفاد این بیانیه شامل به رسمیت شناختن خودمختاری مردم کردستان در چارچوب ایران، تعیین زبان کردی به عنوان زبان رسمی آموزشی و اداری، تشکیل انجمن ایالتی کردستان و نظارت آن بر امور دولتی، تعیین کارکنان دولت از مردم کرد، وضع قانون واحد برای دهقانان و مالکان و تامین آینده‌ی این دو طبقه، تامین وحدت و دوستی کامل در روند مبارزه‌ی مشترک با مردم آذربایجان و تاکید بر حق آزادی مردم سایر مناطق ایران در راه تامین سعادت و پیشرفت کشور بود.

پس از تشکیل کنگره‌ی اول حزب دموکرات کردستان در آبان ۱۳۲۴ و اعلام رسمی انحلال حزب کومه‌له، سرانجام در بهمن ماه همان سال قاضی محمد با سخنرانی در میدان اصلی شهر و اهتزاز پرچم کردستان بر فراز ادارات مه‌آباد، نقده و اشنویه، تاسیس جمهوری کردستان را رسماً اعلام نمود و اعضای کابینه‌ی خود را معرفی کرد. این کابینه شامل گروهی از بستگان و معتمدان شخص قاضی محمد، تعدادی از کردهای تبعیدی عراق و سوریه و دیگر نقاط ایران و یکی از تحصیل کرده‌های مه‌آباد بود. در حقیقت قدرت به نوعی تماماً در وجود قاضی محمد متمرکز بود و از شخص او بر نهادهای مختلف تسری پیدا می‌کرد. این امر باعث شد که در عمل قدرت در دست خانواده‌ها و طوایف بانفوذ شهری منحصر باشد که در امور اقتصادی و سیاسی بسیار محافظه‌کارانه عمل می‌کردند. مجلس ملی کرد نیز تحت سرپرستی "حاجی باباشیخ" یکی از چهره‌های مذهبی صاحب‌نام کردستان قرار گرفت که با توجه به نحوه‌ی توزیع قدرت توسط قاضی محمد عملاً جنبه‌ی نمادین یافت.

ارتش به عنوان رکن سوم حکومت نیز توسط جمهوری ایجاد شد. اساس ارتش ملی کرد را چریک‌های ورزیده‌ی عشایری بارهبری "ملا مصطفی بارزانی" تشکیل می‌دادند. ملا مصطفی و

نیروهایش تا قبل از این در کردستان عراق ساکن بودند و بعد از تاسیس جمهوری جهت تشکیل و سازمان دهی ارتش وارد مهاباد شدند. ساختار ارتش از طریق سربازگیری تکمیل شد. نیروهای جدید توسط چریک‌های بارزانی دوره‌های آموزشی را طی کردند و به سرعت به ارتش اضافه شدند. اغلب نیروهای جدید از مناطق شهری کردستان بودند و تعداد کمی نیز از عشایر به آن اضافه شدند. به همه‌ی این‌ها باید عشایر مسلح در اطراف مهاباد را نیز اضافه نمود که موافق و پشتیبان جمهوری بودند. اگرچه این عشایر در بدنه‌ی ارتش حضور مستقیم نداشتند ولی می‌شد در مواقع ضروری روی حمایت آن‌ها حساب کرد.

در تحلیل عمل کرد فرقه‌ی دموکرات کردستان باید این نکته مد نظر قرار گیرد که مهاباد بر خلاف آذربایجان فاقد ساختار دیوان سالارانه‌ی پیشرفته‌ای جهت تثبیت پایه‌های حکومت بود. در تبریز کار برای پیشه‌وری به قدری راحت بود که برای استقرار حکومت فقط باید دست به تغییر افراد مسئول حکومتی می‌زد؛ در حالی که قاضی محمد در مهاباد مجبور بود، ابتدا به تاسیس و تحکیم پایه‌های حکومت بپردازد. این امر باعث شد تا قاضی محمد درگیر یک روند فرسایشی جهت استقرار حکومت شود و از پرداختن به مسایل اصلی مد نظر جامعه و اهداف تبیین شده در تاسیس جمهوری، باز بماند. به همین دلیل آثار عملی مترقی در جامعه اگر چه با کیفیت ولی محدود بود. تنها موضوعی که عمل به آن از ابتدا تا انتهای دوران جمهوری با شدت پی‌گیری شد و آثار عملی آن قابل مشاهده است، تلاش در راستای گسترش زبان و فرهنگ کردی بود. تاسیس یک ایستگاه رادیویی، انتشار روزنامه‌ی کردی به نام "کردستان"، چاپ هفته‌نامه‌های فرهنگی کردی "هاوار" و "هلال" در چاپخانه‌ای که توسط شوروی تدارک دیده شده بود، چاپ کتب آموزشی مدارس به زبان کردی از جمله‌ی این اقدامات بود. از این رو اقداماتی مانند توسعه‌ی زیرساخت‌های شهری یا تغییر در مناسبات فئودالی حاکم که در جمهوری تبریز انجام پذیرفت، عملاً در کردستان مغفول ماند.

نکته‌ی دیگری که در بررسی عملکرد جمهوری‌ها حایز اهمیت است، پی‌گیری نوع ارتباط بین آن‌ها در طول حیات موازی‌شان است. آن‌چه مشخص است دو طرف حداقل در عمل سعی در اتحاد حول منافع مشترک در مقابل حکومت مرکزی داشتند؛ هر چند که نقش شوروی به عنوان میانجی در این زمینه بسیار پررنگ است. این امر تا جایی پیش رفت که پیشه‌روی در مورد مذاکره

با تهران از طرف قاضی محمد دارای اختیارات تام بود. به عنوان نمونه‌های دیگر می‌توان از یاری نیروهای مسلح کرد در تسخیر پادگان ارومیه توسط ارتش جمهوری آذربایجان و پخش برنامه‌ی رادیویی کردی در رادیو آذربایجان به صورت روزانه برای مردم کردستان یاد کرد.

البته عامل اصلی بازدارنده‌ی اتحاد، مساله‌ی اختلاف بر سر بعضی از شهرهای آذربایجان، دارای ریشه‌ی تاریخی خاص خود است، باز هم در این برهه نمود بیرونی خود را نشان داد. این مساله در این دوران روز به روز وسعت بیشتری به خود گرفت و تا به وجود آمدن درگیری‌هایی میان نیروهای نظامی جمهوری‌ها پیش رفت. این مورد نیز با وساطت شوروی و دعوت طرفین به مذاکره تا حدی در ظاهر مرتفع شد. مذاکراتی که نتیجه‌ی آن امضای تفاهم‌نامه‌ای در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ بود که در آن طرفین برای اتحاد بیشتر در زمینه‌ی مسائل مشترک نظامی، سیاسی و اقتصادی تاکید کردند و در طی آن مقرر گردید که امور اداری در شهرهایی که در حوزه‌ی قلمروی جمهوری آذربایجان قرار دارد و دارای ساکنین اکثر اکثر است، توسط کردها انجام گیرد و بالعکس. هم‌چنین دو طرف متعهد شدند که در زمینه‌ی گسترش زبان و فرهنگ متقابل بکوشند و در مورد افراد مخل این اتحاد، شدت عمل و مجازات را در دستور کار قرار دهند.

در طی این پروسه اگرچه از اقدام به حل و فصل اساسی اختلافات قلمرویی ما بین دو جمهوری اجتناب شد ولی اتخاذ رویه‌ی اتحاد عمل و اقدام به فدا نکردن مصالح کلی و مشترک به پای اختلافات جزئی، نقطه‌ی درخشان این روی داد است. امری که می‌توان گفت تا به امروز اولین و آخرین اقدام عملی برجسته در طول دوران هم‌زیستی منطقه‌ای کردستان و آذربایجان بوده است. اما نکته‌ی حایز اهمیت در این زمینه نادیده انگاشتن این اختلاف و عدم ارائه‌ی موضع شفاف و محکم از طرف نیروهای مترقی در طول تاریخ بوده است؛ مساله‌ای که در طول تاریخ پتانسیل بالای خود را در راستای باز گذاشتن عرصه برای نفوذ نیروهای امپریالیستی و ارتجاع منطقه‌ای نشان داده است. در تجربه‌ی جمهوری‌ها این نکته قابل پی‌گیری است که عدم اقدام عملی دموکراتیک در مورد حل و فصل این موضوع در کنار سویه‌ی امپریالیستی آن تا چه حد منجر به انحراف مسیر تاریخی مبارزات منطقه می‌گردد.

این مساله وقتی در کنار عنصر وابستگی بسیار پررنگ این جمهوری قرار می‌گیرد، باعث می‌شود که در مورد جمهوری کردستان پس از خروج نیروهای شوروی از منطقه، قاضی محمد بلافاصله

به ناچار، ابتدا دست به دامان آمریکا شده و تا جایی پیش رود که پیشنهاد هم‌کاری در مورد سرکوب جمهوری آذربایجان را به دولت مرکزی ارائه دهد. اقدامی برخاسته از امیدی عبث، که با به دار آویخته شدن قاضی محمد بعد از ورود ارتش دولت مرکزی به مهاباد، سویی می‌ارتجاعی خود را به نمایش گذاشت.

در جمع‌بندی نهایی اصلی‌ترین عوامل شکست مبارزات آذربایجان و کردستان ایران را که در فرم جمهوری‌ها متبلور شده بود، می‌توان در نفوذ گرایش‌های ناسیونالیستی، وابستگی بنیادین به دول امپریالیستی، عدم اتکا به نیروی مبارزاتی بومی دهقانی، میل به اتحاد توده‌ای و نادیده‌انگاشتن تضاد عمده‌ی طبقاتی، صورت‌بندی کرد.

بازخوانی تاریخی تجربه‌های مبارزاتی و درک آن‌ها به میانجی‌گری یک وضعیت کلی که بستر مشترکی را در امر مبارزه حمل می‌کنند، نمی‌تواند منجر به صدور یک حکم کلی در مورد مبارزات دیگر اکنون و گذشته شود؛ ولی آن‌چه واضح است در کنار تمام تفاوت‌های بنیادینی که بین جنبش‌های مختلف مناطق گوناگون در زمان‌های متفاوت وجود دارد، اشتراکاتی از جنس مسائل مشترک که در روند مبارزه با آن‌ها دست و پنجه نرم کرده‌اند، قابل‌شناسایی است.

علاوه بر این که کوبانی به عنوان موضوع مستقل ضرورتاً قابل بحث و بررسی است، مبارزات و مسائل واقعی آن را می‌توان از خلال مبارزات مشابهی که در گذشته صورت پذیرفته است، دوباره نگریست. البته این امر صرفاً محدود به برخوردهای متفاوت آن‌ها در قبال مسایل مشترکی است که کماکان می‌تواند به نقطه‌ی عفونی بدل شود و هرگونه تلاش در راستای همسان‌انگاری و تطبیق با سندهای این تجربیات، یاوه‌گویی است.

از این رو مبارزات و مسایل واقعی‌ای که کوبانی با آن‌ها مواجه است، از خلال مسایل مشترکش با مبارزات جمهوری‌های آذربایجان و کردستان ایران، جای تامل دارد. از جمله‌ی این مسایل روی‌کرد آن‌ها نسبت به مساله‌ی خودمختاری، ناسیونالیسم، روش‌های مبارزاتی، تفاوت‌هایی که در معنای مقاومت قایل بوده‌اند، جهت‌گیری‌شان در مقابل امپریالیسم و انتخاب نحوه‌ی سازمان‌دهی اجتماعی است. از طریق برخورد دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد نسبت به چنین مسایلی است که گذار به مورد کوبانی امکان‌پذیر می‌شود.

مواجهه با کوبانی به عنوان سوژه‌ی رمانتیک انقلابی و دامن زدن به یک مفهوم عام و فراتاریخی

از کوبانی و مبارزاتش و گسست از شرایط مشخص آن، نتایج تحلیل‌ها و روی‌کردهایی است که کوبانی را به عنوان جزئی از یک پازل، جدا کرده و بابر جسته کردن آن به عنوان امریونیک، چشم بر تمام مسائلی که کوبانی و روزنوا داخل این پازل با آن‌ها مواجه هستند، می‌بندد.

برجسته کردن مقاومت کوبانی حتی به واسطه‌ی مولفه‌های رمانتیک برای منطقه‌ای که تاریخاً با ظهور و سقوط انواع دولت‌های طبقاتی و حضور پررنگ امپریالیسم و استعمارگره خورده است، می‌تواند بخشی از یک مبارزه‌ی هژمونیک علیه وضعیت موجود باشد؛ ولی بخش اعظم آن چه کوبانی را به عنوان ایده‌ی بالفعل انقلابی و یک آلت‌رناتیو جدی عملی معرفی می‌کند، نه در بطن چنین تصویر زیبا بلکه در ارتباط با مسایل واقعی‌ای که در مرزها و خارج آن وجود دارد، شکل گرفته است. از این رو تصویر روشنی از کوبانی در فرایند گذار مستمر از داخل به خارج و بالعکس بروز پیدا خواهد کرد.

آن چه در داخل کوبانی اتفاق افتاده است یک انقلاب نه به معنای کلاسیک آن بلکه انقلابی علیه مناسبات عشیره‌ای و گذار به شکلی از سازمان‌دهی اجتماعی است؛ زیست‌غالبی که نه تنها تمام مناسبات کهنه و ارتجاعی را پشت سر گذاشته بلکه مناسباتی را جای‌گزین آنها کرده که مرزهای دموکراسی بورژوازی را در نور دیده است؛ مناسباتی که زنان در آن نقش حیاتی ایفا می‌کنند و وجوه مختلف هیرارشی در ساختار اجتماعی نهادی، ساختار جنسیتی جامعه و هم‌چنین در سطح قومیت‌ها را نفی و با فراروی از آن، به یک هم‌بستگی اجتماعی در اداره‌ی امورشان بدل کرده است. تشکیل شوراها از پایین‌ترین سطوح تقسیم‌بندی شهری و روستایی و تعیین وظایفی که سطوح بالاتر این تقسیم‌بندی موظف به اجرای آن هستند، نمود عینی مشارکت ارگانیک تمامی افراد در مسائل اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی این خودگردانی است. نمونه‌های زیادی از این مناسبات مطلوب را می‌توان در جای‌جای کوبانی و روزنوا مشاهده کرد؛ ولی قبل از همه‌ی این‌ها امکان شکل‌گیری و تثبیت چنین مناسباتی در یک وضعیت کاملاً عشیره‌ای و مبتنی بر کشاورزی که هیچ‌سهمی از فرایند صنعتی شدن و رسوخ مناسبات سرمایه‌دارانه را از سر نگذرانده، وضعیت را سرراست‌تر کرده است. وحدت حول موضوع مشترکی به نام زندگی جمعی و حل مسائل آن در وضعیت کوبانی اساساً در قامت یک اتحاد توده‌ای از جنس جنبش‌های ملی نمایان نشده است که البته چنین چیزی یکسره نشدنی است. چون قشر بندی اجتماعی پیچیده‌ی طبقاتی، آن‌گونه که

در جوامع سرمایه‌داری شاهد آن هستیم، در مورد کوبانی بلاموضوع است. این امر یک وضعیت داوطلبانه و انتخابی نیست؛ وضعیتی که از سوی دولت مرکزی سوریه برای تشدید محرومیت و ستم ملی در مناطق کردنشین سوریه طی دهه‌های گذشته اعمال شده است. از این رو تثبیت موقعیت کوبانی و روژئاوا بلاشک موضوع توسعه، رشد و تامین امکانات لازم در راستای متحقق کردن اهداف خودگردانی را در پی دارد و این لحظه‌ای است که کار بست مناسبات جدید در گذار از وضعیت عشیره‌ای به وضعیت جدید را به آزمون سختی خواهد کشاند.

در راس مسائلی که خارج از کوبانی، اکنون و آینده‌ی آن را تحت تاثیر قرار می‌دهند، امپریالیسم و ناسیونالیسم قرار دارد. وضعیت روژئاوا و مخصوصاً کوبانی در شرایط جنگی موقعیتی را پیش آورده است که نیازمند موضعی روشن و واضح در قبال آنهاست.

مقاومت دلیرانه‌ی کوبانی در برابر درنده‌خوترین طیف امپریالیسم، خط پررنگی است که مشی ضد امپریالیستی آن را نمایان می‌کند ولی از سوی دیگر طیف‌های دیگر امپریالیسم در وضعیتی قرار گرفته‌اند که ناچاراً به کمک کوبانی شتافته‌اند. بخشی از این ناچاری را می‌توان در چارچوب تعادل قوای منطقه‌ای و جهانی و پیش‌برد منافع امپریالیستی از طریق قالب کردن شکل خاصی از حیات اجتماعی که آمریکا نمایندگی‌اش می‌کند، جستجو کرد.

از سوی دیگر دولت ترکیه به دنبال منافع دولتی خود و حفظ جایگاه منطقه‌ای‌اش است و تغییر مواضع آن در قبال کوبانی طی چند ماه گذشته در این راستا قابل درک است. موضعی که پس از محاصره‌ی کوبانی و حمایت عملی از داعش، به باز کردن مرزها و حمایت از اعزام نیروهای کرد عراق به کوبانی تغییر کرد. این یک انتخاب مطلوب برای دولت ترکیه نیست؛ انتخابی که علاوه بر به مخاطره انداختن منافع نفتی‌اش که از طریق داعش تامین می‌شود، موضعی که در قبال دولت مرکزی سوریه دارد را تضعیف می‌کند و از این روست که انتظار دارد کوبانی و روژئاوا در جنگ علیه دولت سوریه متحد استراتژیک‌اش باشد.

مجموعه‌ی این عوامل که همگی از شرایط خاص منطقه‌ای و شرایط خاص مقاومت کوبانی سرچشمه می‌گیرند، مسائلی هستند که ناگزیر از حل آن‌ها بدون تحلیل رفتن در چارچوب گزینه‌های امپریالیستی-ناسیونالیستی هستیم. گسست از مفهوم دولت-ملت و گذار به یک خودگردانی دموکراتیک، صرف این‌که در چارچوب خاورمیانه روی داده است، می‌تواند اهمیت فوق‌العاده‌ای

در بارور کردن تجربه‌ی مبارزاتی این منطقه داشته باشد ولی آن چه واضح است چنین تجربه‌ای در میان دولت‌های مقتدری که هر کدام سعی در بلعیدن کوبانی به نفع خود دارند، شکل گرفته است. از این رو بی‌اعتنایی به نقش مخرب دولت‌های مترجع منطقه و تاکید بر زیست مسالمت‌آمیز با آن‌ها و تکیه‌ی صرف به مقاومت مشروع با اندکی خوش بینی همراه است که این امر دست‌آوردهای کوبانی و روژئاوا را در جایگاه شکننده‌ای قرار می‌دهد. در شرایطی که جنبش‌های مبارزاتی مترقی و برجسته‌ی منطقه‌ای حضوری ندارند که در پیوند با مبارزات کوبانی تضمین‌کننده‌ی این دست‌آوردها باشند، شکنندگی ملموس‌تر می‌شود. علاوه بر این نوعی بی‌میلی که در متن ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک نسبت به پیوند با مبارزات سایر مناطق وجود دارد بانوعی بدبینی تاریخی‌ای همراه است که با گذر زمان، میل به در خود فرورفتن تجربه‌ی روژئاوا را تشدید می‌کند. با این وجود می‌توان با بسط ایده‌ی مبارزاتی در وضعیت اجتماعی سوریه که انقلاب شکست‌خورده‌ای را از سر گذرانده است، با تشکیل جبهه‌های مقاومت، تکیه‌گاهی برای حفظ و تثبیت آن مهیا ساخت.

اقلیم کردستان عراق با گرایشات ناسیونالیستی قومی - عشیره‌ای یکی از مهم‌ترین مسایل پیش روی کوبانی و روژئاوا به دلیل پیوندهای تاریخی با آن است؛ گرایشی که هیچ روایت دیگری از مساله‌ی کرد را بر نمی‌تابد. از این رو هدف اصلی اقلیم در چرخش‌انی موضعش که به حمایت از کوبانی منجر شد چیزی جز تلاش برای ایجاد پایگاهی در روژئاوا و ادغام تجربه‌ی کانتون‌ها در روایت ناسیونالیستی خود از مساله‌ی کردها و تحمیل زیست سرمایه‌دارانه‌ی اقلیم به این منطقه نیست. این فرایند خود به دنبال جلوگیری از روند رو به رشد گرایشات رادیکالی است که می‌تواند دامن اقلیم را نیز بگیرد.

از سوی دیگر حزب کارگران کردستان ترکیه از طریق فرایند صلح با دولت ترکیه، خواسته یا ناخواسته، در سوق دادن تجربه‌ی روژئاوا و کوبانی به یک محدوده‌ی کوچک در کانتون‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. از آن جایی که شیوه‌ی سازمان‌دهی اجتماعی در روژئاوا مبتنی بر ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک "عبداله او جالان" بوده و حزب کارگران کردستان ترکیه نیز از لحاظ نظامی حمایت همه‌جانبه‌ای از مقاومت کوبانی بروز داده است ولی بی‌میلی آن‌ها به بسط و اجرای همین ایده در چارچوب ترکیه در دراز مدت جدایی‌گریز ناپذیری بین مساله‌ی کوبانی و سایر مناطق کردنشین ایجاد خواهد کرد. ضرورت و حدت مساله‌ی کرد در مناطق مختلف نه به صرف حق طبیعی آن‌ها در

تشکیل جغرافیای واحد و ستم ملی ای که دولت‌های مختلف بر آن‌ها روا داشته‌اند (که به حق نیز چنین بوده است) بلکه از آن رو که می‌تواند نقطه‌ی آغازی برای شکل‌گیری مبارزات منطقه‌ای، ایجاد بحران در دولت‌های منطقه، ایجاد محملی برای حل و فصل بی‌بازگشت مساله‌ی کردستان و کسب تضمینی برای دست‌آوردهای کوبانی و روزثاوا باشد، حایز اهمیت است.

پی‌نوشت:

- ۱- محمدعلی همایون کاتوزیان؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا دوره‌ی پهلوی؛ ترجمه‌ی محمد نفیسی و کامبیز عزیزی؛ نشر مرکز؛ چاپ چهاردهم؛ ۱۳۷۸؛ ص ۱۷۵
- ۲- محمدعلی همایون کاتوزیان؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا دوره‌ی پهلوی؛ ترجمه‌ی محمد نفیسی و کامبیز عزیزی؛ نشر مرکز؛ چاپ چهاردهم؛ ۱۳۷۸؛ ص ۱۷۹
- ۳- روزنامه‌ی رهبر؛ از قطعنامه‌ی میتینگ؛ شماره ۵۳۸؛ مورخه‌ی ۱۳۲۴/۰۱/۲۰
- ۴- پژوهش گروهی جامی؛ گذشته چراغ راه آینده است؛ انتشارات نیلوفر؛ چاپ گلشن؛ ۱۳۷۱؛ ص ۲۶۸
- ۵- روزنامه‌ی آذربایجان؛ شماره‌ی ۱؛ مورخه‌ی ۱۳۲۴/۰۶/۱۴
- ۶- روزنامه‌ی آذربایجان؛ شماره‌ی ۱۷۹؛ مورخه‌ی ۱۳۲۵/۰۲/۲۲
- ۷- روزنامه‌ی آذربایجان؛ سرمقاله؛ شماره‌ی ۱۷۸؛ مورخه‌ی ۱۳۲۵/۰۲/۰۱
- ۸- غنی بلوریان؛ ناله کوک (برگ سبز)؛ ترجمه‌ی رضا خیری مطلق؛ نشر موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا؛ ۱۳۸۴؛ ص ۷۱

منابع:

- ۱- احمد اشرف- علی بنوعزیزی؛ طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران؛ ترجمه‌ی سهیلا ترابی فارسانی؛ انتشارات نیلوفر؛ چاپ دوم؛ ۱۳۸۸
- ۲- جان فوران؛ مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران؛ ترجمه‌ی احمد تدین؛ نشر موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا؛ چاپ هشتم؛ ۱۳۸۷
- ۳- محمدعلی همایون کاتوزیان؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا دوره‌ی پهلوی؛ ترجمه‌ی

- محمد نفیسی و کامبیز عزیزی؛ نشر مرکز؛ چاپ چهاردهم؛ ۱۳۷۸
- ۴- پژوهش گروهی جامی؛ گذشته چراغ راه آینده است؛ انتشارات نیلوفر؛ چاپ گلشن؛ ۱۳۷۱
- ۵- غنی بلوریان؛ ناله کوک (برگ سبز)؛ ترجمه‌ی رضا خیری مطلق؛ نشر موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا؛ ۱۳۸۴
- ۶- پرواندا آبراهامیان؛ ایران بین دو انقلاب؛ ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی؛ نشر نی؛ چاپ سیزدهم؛ ۱۳۸۷
- ۷- آرشیو روزنامه‌ی آذربایجان؛ ارگان رسمی فرقه دموکرات آذربایجان
- ۸- آرشیو روزنامه‌ی رهبر؛ ارگان رسمی حزب توده

منجیغ
Manjanigh

